

بیداری در جهان اسلام؛ مفهوم‌شناسی، اهداف و شاخصه‌ها

رضا سراج^۱
هادی تاجیک^۲
محسن غفوری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۶/۱۶

فصلنامه آفاق امنیت / سال پنجم / شماره نوزدهم - تابستان ۱۳۹۲

چکیده

گروهی از محققین نمودار تاریخی رشد و انحطاط تمدن اسلامی را چنین ترسیم می‌کنند: «تمدن اسلامی از قرن اول تا قرن پنجم قمری رو به ترقی بود؛ سپس رفته‌رفته تنزل کرد و با حمله مغول به حوض مرگ‌باری افتاد و بسیاری از آثار بزرگ سیاسی و فرهنگی آن یکسره ویران شد؛ با این حال، این تمدن از میان نرفت و بار دیگر اوج گرفت. در مرحله دوم ترقی که از آخرین دهه قرن هفتم تا پایان قرن یازدهم ادامه یافت، در سرزمین اسلام بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان، یعنی امپراتوری ایران، عثمانی و هند استقرار یافت. این مرحله از اعتلا بار دیگر از آغاز قرن دوازدهم تا اواسط قرن سیزدهم رو به افول گذاشت و اکنون تقریباً در همه سرزمین‌های اسلامی نشانه‌هایی از موج جدید بیداری اسلامی به چشم می‌خورد.» در حال حاضر گروه‌های اسلامی فعال‌ترین جریان‌های سیاسی جهان‌اند. علت این فعالیت جدی و فراگیر آگاه شدن مسلمانان از عقب‌ماندگی‌ها، توسعه‌نیافتگی‌ها و کاستی‌ها در جهان اسلام است. این آگاهی‌ها، آنان را به جنبش و تلاش بیشتر در صد ساله اخیر واداشت. این تلاش، همان پدیده‌ای است که جنبش بیداری اسلامی می‌نامند. از آنجا که پدیده مذکور واجد تحولاتی است که امنیت جهان اسلام را متأثر خواهد کرد، ضرورت دارد مورد مذاقه بیشتر قرار گیرد. پژوهش پیش رو تلاشی برای واکاوی و دقت در مفهوم‌شناختی و تبیین پدیده بیداری اسلامی به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در وضعیت امنیتی جهان اسلام در دوران اخیر است. از این منظر مفهوم‌شناسی، تبیین ماهیت، اهداف و شاخصه‌های آن مهم‌ترین دغدغه این نوشتار است.

واژگان کلیدی

بیداری اسلامی، جهان اسلام، مولفه‌ها و شاخص‌های بیداری اسلامی

۱. دکتری اطلاعات استراتژیک فرهنگی، استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)
۲. دکتری روابط بین‌الملل، استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت دولتی



مقدمه

بیش از دو سال از آغاز خیزش‌های مردمی در خاورمیانه می‌گذرد و هم‌چنان بحث درباره ماهیت و مفهوم‌شناختی این پدیده ادامه دارد. برخی این پدیده را جریان ساخته غرب، عده‌ای آن را جریانی برآمده از مردم و در جهت دموکراسی و عده‌ای دیگر آن را بازخوانی وسیع در شیوه حکومت‌داری اسلامی می‌خوانند. هریک از این دیدگاه‌ها نقشی متفاوت برای دین قائل‌اند. بر این اساس می‌توان دیدگاه‌ها را به انواع زیر تقسیم کرد:

الف) نقش نداشتن دین: دین هیچ نقشی در این تحولات ایفا نمی‌کند و اعتراضات، تقاضاهای دموکراتیک و اقتصادی را نشانه گرفته‌اند.

ب) ایفای نقش دین در عرصه‌های فردی و حداکثر اجتماعی: طبق این دیدگاه، دین یکی از تقاضاهای مردم است که در بستر تقاضاهای دموکراتیک مطرح می‌شود؛ به عبارت دیگر، حکومت‌های غیردموکرات آزادی‌های مختلف از جمله آزادی سیاسی و اجتماعی را سلب کرده بودند. آزادی دینی نیز یکی از انواع آزادی‌هاست و مردم خواهان آزادی دینی و انجام آزادانه امور دینی بودند. از آنجا که اغلب مردم خاورمیانه مسلمان‌اند، تقاضای آزادی مذهبی به تقاضا برای انجام امور فردی و اجتماعی اسلامی معنی می‌یابد؛ لذا مردم خاورمیانه در اعتراض به تضییع اجتماعی و سیاسی به آزادی در انجام امور اسلامی نیز توجه دارند. حکومت‌های فاسد حتی در انجام امور فردی نیز مسلمانان را تحت فشار قرار داده بودند. بارزترین نمونه آن ممانعت از پوشش مذهبی برای بانوان در اماکن اداری و دانشگاه‌ها و ممانعت از برگزاری نمازهای جمعه بود؛ بنابراین مردم مسلمان خاورمیانه خواهان برگزاری مراسم فردی و اجتماعی بدون وجود قوانین و مقررات منع‌کننده هستند.

ج) ایفای نقش دین در عرصه‌های سیاسی: این دیدگاه قائل به ایفای نقش حداکثری برای دین است. بر این اساس محور اصلی اعتراضات تقاضا برای اجرای تمام و کمال اسلام در همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بوده است. از آنجا که دین برنامه‌ای جامع است، تقاضای دینی خودبه‌خود تقاضا برای افزایش آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رشد اقتصادی، مقابله با فساد اداری و اقتصادی و ... را دربرمی‌گیرد. با این حال، چون دین معیار اصلی تقاضاهای دیگر است، سایر تقاضاها نیز در چارچوب دینی معنی می‌یابند؛ لذا تعریف دموکراسی و رشد اقتصادی چیزی متفاوت از تعریف غرب است. در این دیدگاه، راه اصلی وصول به جامعه مردم‌سالار و پیشرفته اسلامی برقراری حکومتی اسلامی است که ضامن اجرای احکام دینی باشد. این دیدگاه محور



اصلی بحث «بیداری اسلامی»^۱ است. این مقاله نیز تلاشی برای اثبات و تقویت دیدگاه مذکور است.

براساس مطالب پیش‌گفته، بیداری اسلامی واقعیت تردیدناپذیری است که موج‌های توفنده آن در حال گسترش است. در این حرکت جهنده، استقلال، عدالت، ظلم‌ستیزی و همه آموزه‌ها و ارزش‌های متعالی الهی زنده می‌شود. بیداری اسلامی حالت و آگاهی است که در امت اسلامی پدیدار شده است و بدون تردید فراسوی این تلاش و خودآگاهی اسلامی، می‌توان عدالت‌محوری واقعی، استکبارستیزی دائم و در یک کلام برپایی نظامی مبتنی بر آموزه‌های اصیل اسلامی را انتظار داشت. آن‌گاه این انتظارات به طور اساسی تحقق خواهد یافت که این خیزش فراگیر در لایه‌های مختلف جوامع ریشه بدواند و گسترش یابد. گسترش بیداری اسلامی واقعیت تردیدناپذیری است که تحقق بنیادین آن مستلزم ضروریاتی است که پژوهش حاضر نگاهی به مفهوم‌شناسی، چیستی و اهداف و شاخصه‌های آن دارد. بی‌تردید می‌توان با توجه به فرقه‌های اسلامی، تعاریف مختلفی از این مفهوم ارائه کرد. بیداری اسلامی مد نظر سلفی‌ها از بیداری اسلامی مد نظر نوع‌ثمانی‌گرایان و این دو از بیداری اسلامی مد نظر جمهوری اسلامی ایران یا اخوان‌المسلمین متفاوت است. بنابراین در درجه اول باید مشخص شود که بیداری اسلامی چیست و چه مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی دارد. تاریخچه و بستر اجتماعی شکل‌گیری مفهوم بیداری اسلامی و اهداف آن باید مورد مطالعه قرار گیرد.

مفهوم‌شناسی و چیستی بیداری اسلامی

یکی از دالان‌های مهم علمی، فهم مفاهیم و واژگان است. هر چه مفاهیم و واژگان دقیق‌تر تبیین شوند، فهم عمیق‌تر و حتی سریع‌تر صورت می‌گیرد و بر عکس. «بیداری» واژه‌ای فارسی و مرادف واژه‌های یقظه، بصیرت، علم و معرفت در زبان عربی است. بر این اساس بیداری، ضد خواب است و در معنای فعال شدن هوش (آگاهی) به کار می‌رود. در عرف عام به حالتی اطلاق می‌شود که قدرت درک و انتخاب را به انسان می‌دهد. در فرهنگ معین این لغت این‌گونه معنا شده است: «بیداری یعنی آگاهی و هوشیاری از مطلب و موضوعی و این آگاهی و هوشیاری در مقابل خوابیده یا کسی که به خواب رفته می‌آید» (معین، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۶۱). «بیداری برگرفته از واژه عربی «الصحوه» به معنی برطرف شدن سکر، به هوش آمدن از مستی، هوشیار شدن، ترک کردن جهل و غفلت کودکی و نوجوانی و هوشیاری است» (عمید، ۱۳۶۳: ۱۶-۱۴).



«بیداری اسلامی» ترکیبی احترازی - اعراضی^۱ است که از دو واژه «خواب اسلامی» و «بیداری غیراسلامی» متمایز می‌شود. اسلام، دین بیداری (یقظه) است و از این رو، تعبیر «خواب اسلامی» به معنی اتخاذ یک «رویکرد» در شرایط عادی، نوعی پارادوکس است که برای همه معتقدان و حتی صرفاً آشنایان با اسلام نامأنوس است؛ در حالی که تعبیر مذکور به مثابه یک «برنامه» در شرایط خاص مثل وضعیت تقیه، نوعی «تاکتیک سیاسی - فرهنگی» بوده و به لحاظ معنایی بیش از آنکه با خواب در معانی منفی‌اش مثل غفلت، فعال نبودن و... تناسب داشته باشد، به یک «تدبیر» ناشی از «زمان آگاهی» می‌ماند. به عبارت دیگر خواب اسلامی تنها در صورتی که نسخه‌ای خاص از بیداری اسلامی باشد، معنی دارد و تجویز می‌شود و در غیر این صورت، مهمل و تجویزناشدنی است. همان‌گونه که بیان شد، واژه «بیداری» برگرفته از کلمه عربی «الصحوه» است و در اصطلاح «حیات و زندگی» معنی می‌دهد. این کلمه به معنای هوش، آگاهی و هوشیار شدن هم به کار می‌رود. کلمه «اسلامی» نیز به مفهوم تبعیت و پیروی از آموزه‌های برترین دین الهی است. «پس هرگاه لفظ بیداری به مفاهیمی هم‌چون نژادی، ملی و اسلامی اضافه شود، به این منظور است که اهداف نژادی، ملی و اسلامی از یک مرحله غفلت و عقب‌ماندگی یا تحمیل استعمار جای خود را در اندیشه مردم باز کرده است و مردم پس از یک دوره غفلت از منافع‌شان، به خودآگاهی و هوشیاری برای رسیدن به اهداف نژادی، ملی و اسلامی رسیده‌اند و در نظر دارند زندگی آینده خود را براساس تمامی یا برخی از این اهداف پایه‌گذاری کنند» (خامه‌یار، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۵). بر این اساس بیداری اسلامی به معنی حیات برتر یا تلاش برای دستیابی به آن است؛ بیداری اسلامی به مفهوم ظهور اسلام ناب و پاک در انسان و جامعه است. حیات برین از دین به دست می‌آید و تنها از دین، قابل دریافت است؛ زیرا خداوند به انسان و جهان حیات بخشیده است و پیامبرانش ما را به آنچه زنده می‌کند، فرا می‌خوانند. بنابراین، بیداری اسلامی به مفهوم زنده شدن دوباره در پرتو اسلام اصیل است؛ به بیان دیگر، در معنای تجدید حیات اسلام به کار می‌رود که در پناه آن استقلال، عدالت و همه آموزه‌ها و ارزش‌های متعالی بار دیگر زنده می‌شود یا حیات می‌یابد. رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در تعریف بیداری اسلامی می‌فرماید: «بیداری اسلامی، یعنی حالت برانگیختگی و آگاهی‌ای در امت اسلامی که اکنون به تحولی بزرگ میان ملت‌های این منطقه انجامیده و قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پدید آورده که هرگز در محاسبه شیاطین مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد؛ خیزش‌های

۱. برای مثال ترکیب «اسلام ناب» در ادبیات حضرت امام(س) ترکیبی احترازی - اعراضی است و در برابر «اسلام امریکایی» به کار می‌رود.



عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را ویران و قوای نگهبان آنها را مغلوب و مقهور ساخته است» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۶/۲۶). هم‌چنین ایشان در اسفند ۱۳۶۹ بیداری اسلامی را عنوانی معرفی می‌کند که ملت‌های مسلمان می‌توانند ذیل آن به نحوی به بازسازی شخصیت و هویت عزتمندانه و شرافتمندانه خود پردازند. بنابر آنچه گفته شد، بیداری اسلامی راهبرد اسلام است.

درباره بیداری اسلامی مانند بسیاری از مفاهیم جدید دیگر، تعریفی مورد وفاق وجود ندارد. اغلب تعاریفی را که از بیداری اسلامی در دست است، اندیشمندان مسلمانی که دغدغه بیدارگری دارند، ارائه کرده‌اند و صاحب‌نظران علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسان اثری درخور در این حوزه پدید نیاورده‌اند. به نظر می‌رسد نظریه‌های موجود جامعه‌شناسی در حوزه جنبش‌های اجتماعی ظرفیت نظری و کارآمدی لازم را برای تبیین و تفسیر بیداری اسلامی ندارند. آن دسته از جامعه‌شناسان که به بررسی بیداری اسلامی و حرکت‌های اصلاح دینی پرداخته‌اند به طور تلویحی به این ناکارآمدی اعتراف کرده‌اند: «اینکه آیا احیای اسلامی حتی در بنیادگرایانه‌ترین اشکال آن تنها باید به عنوان تجدید عقاید و اندیشه‌های سنتی در نظر گرفته شود، قابل تردید است. آنچه رخ داده چیزی پیچیده‌تر است. آداب و شیوه‌های زندگی سنتی احیا شده، اما با علایقی همراه است که خاص دوران مدرن است» (Giddens, 1993: 480). اکثر نظریه‌های موجود در فضایی شکل گرفته‌اند که برای دین نقشی برجسته در تحولات اجتماعی در نظر نگرفته‌اند، بلکه دین را امری حاشیه‌ای به حساب آورده‌اند؛ اما جامعه‌شناسان جدید از جمله گیدنز، به این موضوع توجه کرده‌اند. وی آموزه‌های دینی را در کنار تلاش برای ابراز هویت در احیای دینی معاصر مؤثر می‌داند. به اعتقاد او، میان جامعه‌شناسان معاصر تنها ماکس وبر می‌توانست حدس بزند که یک نظام دینی سنتی مانند اسلام ممکن است تجدید حیات پیدا کند (Giddens, 1993: 477) و پیروانش به دنبال آن، حرکتی نو را آغاز کنند.

بیداری اسلامی برخلاف تنوع گرایش‌ها و زیرمجموعه‌های متفاوت، منادی پیام واحدی در تاریخ بدین مضمون است: ما دوباره برگشتیم تا دین را به عرصه زندگی فردی و اجتماعی انسان بازگردانیم. این احساس و خودآگاهی، ترکیبی از دو حالت شرمندگی و قصد بازگشت به ارزش‌های ناب و راستین گذشته است؛ شرمندگی در برابر عزتی که خداوند به مؤمنان وعده داده است^۱ و امروز مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند و بازگشت به اسلام به این معنا که عقب‌ماندگی ما ناشی از دور شدن از اسلام است. بنابراین اگر بخواهیم دو عنصر «شرمندگی» و «بازگشت» را در یک عبارت خلاصه

۱. «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ». عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است (منافقون / ۸).

کنیم، باید گفت معنا و پیام بیداری اسلامی این است که به اسلام ناب بازگردیم تا عزت گذشته خویش را باز یابیم یا عزت بریادرفته خود را به دست آوریم. همان‌گونه که از معنای بیداری اسلامی آشکار است، مراد از کلمه «بازگشت»، سیر ارتجاعی و معکوس در تاریخ نیست؛ یعنی مراد از بازگشت، بازگشت به گذشته سیاه و سیر قهقرایی در تاریخ نخواهد بود، بلکه منظور بازگشت به اسلام و توبه از کنار نهادن اسلام و جبران عمل نکردن به دین نبوی است.^۱ به عبارتی، بیداری اسلامی یعنی از آنجا که ما در عقیده، اخلاق و عمل اجتماعی از مفاهیم و ارزش‌های اسلامی بسیار فاصله گرفته‌ایم، باید هر آنچه در توان است به کار گیریم تا کوتاهی‌های چند قرن اخیر را جبران کنیم. بر این اساس می‌توان گفت «بیداری اسلامی حرکتی اجتماعی و جنبشی برخاسته از احساس هویت اسلامی است و «می‌توان آن را نگرشی عمومیت‌یافته دانست» (ترنر، ۱۳۷۸: ۳۶۵-۳۶۴) که نگاهی فراگیر به مشکلات و ناهنجاری‌های ممالک عربی و اسلامی دارد. تکامل اصلی و ویژه‌ای که گستره گذشته، عرصه حاضر و افق آینده را دربرمی‌گیرد (قرضوی، ۱۳۷۸: ۱۷۴-۱۷۳). رهبر معظم انقلاب در این زمینه می‌فرماید: «امروز بیداری اسلامی در همه کشورهای اسلامی هست؛ هرچند کم و زیاد دارد. بیداری اسلامی به معنی این نیست که همه ملت‌ها و همه آحادی که در این بیداری سهیم‌اند، به صورت منطقی و استدلالی مبانی فکری یک نظام اسلامی را شناخته‌اند، بلکه به این معناست که احساس هویت اسلامی در میان توده‌های مسلمان، در همه جا، به وجود آمده است» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۵/۲۵).

در رویکردی جامعه‌شناختی، همان‌گونه که بیان شد، بیداری اسلامی را می‌توان نوعی باور تعمیم‌یافته دانست که در اکثریت جوامع، گروه‌های مسلمان و حتی آحاد مسلمانان یافت می‌شود. یک جنبش اجتماعی از منابع و سرچشمه‌هایی متفاوت نشئت

۱. باید توجه کرد که اندیشه «بازگشت به اصول اسلامی» با اندیشه «بازگشت به خویشتن» دکتر شریعتی که به رغم باورشان به حیات پویای اسلام، تا حدودی به تأثر از شعار «بازگشت به خویشتن» لنین و چه گوارا مطرح شده بود، متفاوت است؛ چنان که با رویکرد برخی جریان‌های اسلامی تاجرگرا مانند وهابیت، طالبان و القاعده به گذشته اسلامی که در نتیجه آن هر گونه ارتباط گذشته با حال و آینده قطع می‌شود، نسبتی ندارد؛ بلکه شکل اصیل اندیشه «بازگشت به اصول اسلامی» را می‌توان در اندیشه و عمل حضرت امام (رحمت الله علیه) دید که نه از طرح آن برای اندیشه‌های مارکسیستی طرفی بسته شده و نه گذشته چنان در گذشته محصور می‌شود که هرگونه امید به حال و آینده از دست رود. به عبارت دیگر این اندیشه در شکل تکاملی خود، گذشته را به منشور آینده تبدیل کرده و با این رویکرد، نه در گذشته باقی مانده و نه به کلی ظرفیت آن را از دست داده است. از سوی دیگر «بازگشت به اصول اسلامی» برخلاف ادعای غرب، نسبتی با «بنیادگرایی» ندارد؛ زیرا بنیادگرایی عین خشونت اما اندیشه «بازگشت به اصول اسلامی» نسخه‌ای برای درمان آن است. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که جریان‌های خشونت‌گرا و تحریفی درون جوامع اسلامی - که در دهه‌های اخیر حضور چشم‌گیرتری داشته‌اند- بیش از آنکه اندیشه و رفتارشان با اسلام نسبتی داشته باشد، با جریان‌های مختلف غربی نسبت داشته و بلکه مولود آنها هستند. جالب آنکه غرب، در مقام تبیین و تفسیر همین گروه‌ها، بنیادگرایی را به اسلام نسبت می‌دهد؛ در حالی که به تعبیر یکی از صاحب‌نظران معاصر، «نه فقط فاشیسم و نازیسم و استالینیسم از عوارض جهان متجدد بودند، بلکه بنیادگرایی هم اختصاص به دوران تجدد دارد و منشأ آن احساس نومیدی از آینده تجدد یا از غربی شدن تام و تمام سراسر روی زمین است. این ناامیدی به دین ربطی ندارد، بلکه وجهی از نیست‌انگاری جهان جدید است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۵: ۱۲).



می‌گیرد و شکل‌گیری یک جنبش و به دنبال آن تغییرات اجتماعی، رهین بسیج این منابع و پیوند سامان‌یافته بین آنهاست. این منابع شامل پدیده‌هایی هم‌چون ساختار سازمانی، رهبری، شبکه‌ها و ابزارهای ارتباطی، سرمایه مادی و اقتصادی، اهرم‌های فشار و عقاید و باورهای مردم است. در علم جامعه‌شناسی آن دسته از باورهای مردم، باورهایی تعمیم‌یافته است که همگان بدان معتقدند و موجب پاره‌ای رفتارهای مشخص و یکسان نزد همه است. بیداری اسلامی از سنخ این باورهاست؛ یعنی با تمایز و تفکیک بین جنبش‌های اسلامی و بیداری اسلامی، بیداری اعتقادی مشترک بین همه مسلمانان در سراسر جهان اسلام است. بیداری‌ای که جوهره‌ای غیرحکومتی دارد، مقدمه جنبش اسلامی است. همان‌گونه که یک باور منشأ یک رفتار است، بیداری اسلامی نیز موجب حرکت اسلامی است.

بیداری برای انسان‌ها در چند سطح تحقق‌یافتنی است: نخست، بیداری در سطح فردی که هم گسترده و هم شایع است و می‌تواند خاستگاه فردی یا اجتماعی داشته باشد. خاستگاه فردی بیداری ناشی از شرایط تحصیلی، روحی (ایمانی)، جسمی و روانی (انگیزشی) و خاستگاه اجتماعی آن معمولاً ناشی از محیط بیرونی است. دوم، بیداری اجتماعی که گسترده و شیوع آن از بیداری فردی کمتر است و معمولاً مسبوق به بیداری فردی است؛ تا زمانی که برای تعداد زیادی از افراد جامعه بیداری حاصل نشود، امکان نیل به بیداری اجتماعی نخواهد بود. سوم، بیداری تاریخی که برترین و در عین حال نادرترین نوع بیداری است و برای افراد و اقوام در شرایط خاص به وجود می‌آید. در مقایسه میان سطوح مذکور بیداری، توجه به این نکته لازم است که انسان‌ها هر چه از مقیاس فردی به مقیاس تاریخی حرکت می‌کنند، بیداری آنها کندتر و سخت‌تر و در عین حال، بادوام‌تر و دارای نتایج بیشتر و کلان‌تر می‌شود. دیگر اینکه برخلاف سطح نخست که می‌تواند قائم به خود فرد باشد و معمولاً هم این‌گونه است، دو سطح اخیر، بدون یک مرکز ثقل (رهبری و فرماندهی) به سختی حاصل می‌شود (علوی سیستانی، ۱۳۹۱: ۸۳). از سوی دیگر، بیداری برای انسان‌ها در چند پایگاه صورت می‌گیرد: نخست، بیداری در پایگاه «فطرت» که هم گسترده و هم شایع است. فطرت پایگاهی است که حداقلی از ودایع الهی را به صورت مشترک در اختیار همه انسان‌ها قرار می‌دهد. این ودایع که هم در نهایت درستی قرار دارند و هم بادوام‌اند، از ظرفیت زیادی برای بیداری و هدایت انسان‌ها برخوردارند. دوم، بیداری در پایگاه «دین خاص» (مثل اسلام) که ناشی از جهت‌گیری‌های همان دین است. بیداری دینی تابع متغیری از دین‌داری است؛ بدین معنی که بیداری دینی در پرتو التزام عملی به دین، سریع‌تر



و نابت‌تر صورت می‌گیرد. سوم، بیداری در پایگاه «جامعه خاص» (مثل ایران) که ناشی از ظرفیت‌های تاریخی - جغرافیایی همان جامعه است. برای مثال مردم جامعه‌ای که در معرض تحولات و رخداد‌های تأثیرگذار در تاریخ قرار دارند، در مقایسه با مردم جامعه‌ای که فاقد این ویژگی هستند یا با درصد کمتری از آن برخوردارند، فرصت‌های بیشتر و مناسب‌تری برای بیداری در اختیار دارند.

در مقایسه میان سه پایگاه مذکور بیداری می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیداری در پایگاه فطرت می‌تواند توسط «خود فرد» و بدون رهبری بیرونی صورت گیرد؛ هر چند رهبر بیرونی می‌تواند در فعال کردن فطرت نقشی بسزا داشته باشد. از سوی دیگر، بیداری در پایگاه دین، بی‌شک بدون «رسول و امام» صورت نمی‌گیرد. تفاوت این بیداری با بیداری فطری در این است که برای آشنا شدن و شنیدن ودایع فطرت نیازی به ابلاغ بیرونی نیست؛ در حالی که آشنا شدن و شنیدن آموزه‌های دینی مقتضی ابلاغ بیرونی است. بیداری در پایگاه جامعه خاص، نه صرفاً توسط خود افراد می‌تواند صورت گیرد و نه منوط به رهبری با ویژگی‌های خاص رسول و امام است و در عین حال نمی‌تواند فاقد «رهبری بیرونی» باشد. البته افراد یک جامعه می‌توانند هنگام روبه‌رو شدن با بحران‌ها و شرایط تاریخی ویژه، برخی ظرفیت‌های درونی خود را فعال کنند (که این فعالیت، نوعی بیداری است)؛ اما نکته اینجاست که این نوع بیداری زمانی وصف اجتماعی به خود می‌گیرد و به «جامعه» منتسب می‌شود که واجد روحی جمعی شود نه اینکه صرفاً صورتی گروهی به خود بگیرد. به عبارت دیگر ممکن است اراده آحاد جامعه‌ای در جهتی فعال شود، اما مادام که آن «روح جمعی» به وجود نیاید، این اراده‌ها به رغم فعال شدن‌شان نمی‌توانند کارویژه‌ای فرافردی پیدا کنند. بهترین دلیل برای ادعای مذکور، فعال شدن اراده‌های ضد استبدادی و ضد استعماری مسلمانان در برخی کشورهای اسلامی (از جمله مصر، یمن، بحرین و...) است که اخیراً موج جدیدی از بیداری اسلامی را ایجاد کرده‌اند. به وضوح قابل دریافت است که میان فعال شدن اراده‌های فردی و گسترش آنها به سطح اجتماعی، به لحاظ زمانی فاصله زیادی وجود دارد. این شکاف و فاصله ضرورتاً از طریق رهبران اجتماعی پر می‌شود و دلیل اینکه در برخی کشورهای اسلامی به رغم فعال شدن اراده‌های افراد در جهت برنامه‌های اسلامی و ضد استبدادی و ضد استکباری، هم‌چنان شاهد پویش اجتماعی نیستیم، فقدان رهبران اجتماعی همسو است.

واقعیت این است که ماهیت تحولات اجتماعی به گونه‌ای است که بدون وجود یک رهبر و امام صورت نمی‌گیرد. حتی برخی تحولات اجتماعی که به ظاهر فاقد وجود



یک رهبر آشکار هستند، بی‌شک متأثر از رهبری معنوی یا رهبری هستند که بنا به دلایلی آگاهانه «پنهان شدن» را انتخاب کرده است. از این رو تحلیل‌های کارشناسان در خصوص موج جدید جریان بیداری اسلامی - به رغم اینکه در اکثر کشورها به ظاهر فاقد رهبری آشکار و مورد توافق همه انقلابیون است - همواره ناظر به نقطه ثقل جریان (یعنی رهبری آن) است. برای مثال تحلیل‌هایی که از جریان مذکور با عنوان «بهار عربی»^۱ یاد می‌کنند، آن را مرحله گذار از شرایط پیشادموکراسی به شرایط پسادموکراسی دانسته‌اند و در این صورت رهبری معنوی آن را به غرب، نهادها و نرم‌افزارهای مدیریت مدنی آن نسبت می‌دهند.^۲ در مقابل، تحلیل‌هایی که به درستی از جریان مذکور با عنوان «بیداری اسلامی» یاد می‌کنند، آن را موجی جدید در تداوم جریان اسلام‌خواهی جوامع اسلامی دانسته‌اند که از سویی معطوف بازگشت به اصالت‌های اسلامی و از سوی دیگر معطوف گذار از غرب و نهادها و افراد وابسته بدان است. در این صورت، رهبری معنوی آن را به انقلاب اسلامی و زعیم دینی - سیاسی آن نسبت می‌هند. به نظر می‌رسد هر چه رهبری یک جریان اجتماعی آشکارتر باشد (یا به تعبیر بهتر، توان آشکارتر شدن داشته باشد) جریان مذکور از قوت بیشتری برخوردار خواهد بود. «رهبری پنهان» یک جریان نشان از وجود شرایطی دارد که می‌تواند به نقطه ثقل جریان چنان فشار آورد که آن را به محاق برد؛ در حالی که «رهبری آشکار» یک جریان هر چند در معرض خطرهای بیشتری قرار خواهد داشت، از قدرت فزون‌تری برای مدیریت جریانش برخوردار خواهد بود؛ زیرا به لحاظ انگیزشی میان طرفداران خود مؤثرتر و به لحاظ روانی برای رقبای خود جدی‌تر خواهد بود. به عبارت دیگر رهبری آشکار یک جریان نشان از آمادگی آن برای «مواجهه حداکثری» با سایر جریان‌های رقیب دارد. مواجهه حداکثری خود مسبوق تفصیل رسیدن یک جریان است؛ زیرا مادام که جریان مذکور در اجمال خود به سر می‌برد، حداکثر می‌تواند در سطح کلیات با غیریت‌های خود مواجه شود. مواجهه جریان اسلامی با غیریت‌هایش ضرورتاً باید مواجهه‌ای اسلامی باشد؛ زیرا بیداری این جریان، بیداری اسلامی است.

مواجهه اسلامی، مواجهه‌ای دینی و انسانی است و حتی اگر معطوف حذف یا هضم رقیب باشد، نمی‌تواند از چارچوب‌های اخلاقی - ساختاری اسلام فراتر رود. برای مثال در بخش «تبلیغات» مواجهه مذکور نمی‌تواند بر فریب افکار عمومی و دروغ‌پراکنی

۱. تئوری بهار عربی (Arab Spring) بر این پیش‌فرض استوار است که سیر کلی جوامع اسلامی نه تنها در جهت مقابله و تضاد با فرهنگ غرب نبوده، بلکه در جهت تحصیل مهم‌ترین دستاوردهای آن است.

۲. گروهی، به ویژه غربی‌ها که این انقلاب‌ها را با واژه «بهار عربی» تعبیر می‌کنند، دو دلیل بیان می‌کنند: نخست اینکه خیلی مایل نیستند ماهیت اسلامی این حرکت‌ها بزرگ شود و جلوه کند. دلیل دیگر به عقبه تاریخی‌ای بر می‌گردد که برای این قیام‌ها متصورند. به نظر آنها این انقلاب‌های عربی در پی بهار انقلاب‌های اروپا یعنی انقلاب‌های بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۸ اروپا اتفاق افتاده است.

تکیه کند؛ چنان که در بخش «عملیات» نیز نمی‌تواند بر روش‌های غیرانسانی مثل ترور استوار شود. اسلام دین آگاهی و ذکر است و در این صورت، بیداری اسلامی بیش از هر عاملی، باید مسبوق «خودآگاهی و تذکار تاریخی» باشد. راز نیاز جریان بیداری اسلامی به رهبر و امام نیز در همین نکته نهفته است؛ زیرا رسالت نخستین و اساسی امام و ولی، همین آگاهی و تذکر است. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که امواج بیداری اسلامی به میزانی که از ارتباط صحیح و منطقی با رهبر و امامی دینی برخوردار بوده‌اند، توفیق و پیروزی کسب کرده‌اند. رهبران دینی نیز به میزان آشنایی‌شان با قواعد حرکت تاریخ توانسته‌اند اقوام خود را به صورت میان‌بر در جاده‌های تاریخ حرکت دهند. به عبارت دیگر رهبر نه تنها «علت محدثه» بیداری و حرکت تکاملی اقوام است، بلکه «علت مبقیه» آن نیز هست و عقلانیت توصیه امام خمینی (رحمت الله علیه) مبنی بر اینکه «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت آسیبی نرسد» در همین باور ریشه دارد.

از سوی دیگر «بیداری اسلامی» تنها در سایه «اسلام بیدار» محقق می‌شود. توجه به این نکته بدین علت مهم است که گاه جریانی با شعارهای اسلامی ظهور می‌کند که بسیاری از اعضا و رهبران‌ش وابسته به کانون‌هایی غیراسلامی هستند. نمونه بارز این نوع جریان‌ها را در سال‌های اخیر در جریان معارض دولت بشار اسد در سوریه شاهد هستیم که به رغم شعارهای به ظاهر برحق و دارای لعاب اسلامی، وابستگی سیاسی - فکری واضحی به آمریکا و قمرهای وابسته بدان دارند؛ در حالی که «اسلام بیدار» نمی‌تواند «اسلام وابسته» باشد.

بیداری اسلامی؛ ماهیت، زمینه‌ها و تطور تاریخی

از میان وصف‌هایی که مفاهیم به خود می‌گیرند، درک مفاهیم متصف به دو وصف «تشکیکی» و «جریانی» نیاز به ظرافت و دقت بیشتری دارد. مفاهیم تشکیکی واجد مرتبه‌ای از مراتب مختلف یک معنی هستند. برای مثال واژه «بیداری» می‌تواند ناظر به مراتب مختلف از معنی خود باشد که وقتی به فرد یا جریان خاصی اضافه می‌شود (مثلاً بیداری حزب‌الله لبنان یا بیداری اخوان المسلمین مصر) تنها در مرتبه‌ای خاص از آن مراتب تعیین می‌یابد؛ بدین معنی که به‌رغم تفاوت اندازه شدت بیداری در دو جریان مذکور، هر دو مرتبه با واژه «بیداری» مورد اشاره قرار می‌گیرند. مفاهیم جریانی نیز فهم کامل‌شان تنها در پرتو شناخت تبار و تاریخ معنایی که درصدد انتقال آن هستند، امکان‌پذیر است. برای مثال واژه «بیداری اسلامی» نه خود، خلق‌الساعه بوده و



نه جریانی که این واژه مشیر بدان است، چنین ویژگی دارد. فهم کامل چنین واژه‌هایی تنها با شناخت تاریخ آنها ممکن می‌شود. رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در این زمینه به بررسی ریشه‌های تاریخی این جریان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «شک نیست که تحولات بزرگ اجتماعی همواره متکی به پشتوانه‌های تاریخی و تمدنی و محصول تراکم معرفت‌ها و تجربه‌هاست» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۶/۲۶). بنابراین هرچند انقلاب اجتماعی در مقطع زمانی خاصی در سطح جامعه روی می‌دهد، اما در گذشته تاریخی نیروهایی ریشه دارد که در تحقق آن سهیم‌اند.

بیداری اسلامی مانند هر جریان فکری متأثر از عوامل درونی و بیرونی، سیر تطور ویژه‌ای را در جوامع اسلامی طی کرده و به بلوغ رسیده است. تحولات مربوط به بیداری که از اوایل قرن ۱۳ هـ ق/۱۹ م. با کوشش برای سازگار کردن اسلام با تمدن جدید آغاز شد، تا زمان حاضر با طرح آرا و افکار گوناگون درباره حکومت اسلامی و اسلام - به عنوان عقیده‌ای جهان‌شمول و راهنمای عمل - و نیز با تبیین جایگاه اسلام در دنیای جدید ادامه دارد. بنابراین به لحاظ نظری و عملی طیفی گسترده از نظریات، اندیشه‌ها و اقدامات و نیز نهضت‌های متفاوت و گاه متناقض - از اصلاح‌طلب تا انقلابی - را شامل می‌شود.

بی‌تردید نخستین حرکت بیداری اسلامی در تاریخ باز می‌گردد به طلوع خورشید اسلام در سرزمین حجاز که رسول مکرم اسلام (ص) پیام‌آور آن بودند و موجب شکل‌گیری تمدن عظیم اسلامی شدند که قرن‌ها بعد عظمت فرهنگ، هنر، معماری و پیشرفت‌های علمی و فنی آن در دنیا زبازند شد. در تاریخ معاصر اسلام، نوید حرکت «بیداری اسلامی» یا خیزش اسلامی، به اعتراف عده زیادی از جامعه‌شناسان و اندیشمندان تاریخی، دست‌کم به چندین دهه قبل بر می‌گردد. برای نمونه سید قطب در کتاب خود با نام *المستقبل لهذا الدین بشارت بیداری داده بود*. «اسمیت»، استاد دانشگاه مونتریال، کتابی با عنوان *اسلام امروزین دارد که در دهه ۱۹۵۰ به چاپ رسید*. وی در این کتاب توجه مسئولان کشور متبوعش را به این بیداری جلب کرده است. خاورشناس انگلیسی، مونتگمری وات، در کتابی که در سال ۱۹۶۴ منتشر کرد، می‌گوید: «بیداری اسلامی، ایدئولوژی‌ای جهادی می‌شود که در پایان قرن بیستم بر جهان معاصر حاکم خواهد شد» (القحطان، ۱۳۸۴: ۳۷۴). ژوگانوفسکی، دانشمند روسی، به دنبال انقلاب سوسیالیستی، کتابی در سال ۱۹۱۹ نوشت و به ارزیابی آن پرداخت و با اشاره به دو انقلاب فرانسه و سوسیالیستی شوروی و شکست آن دو از یک جهت مشخص و نیاز جهان به انقلاب دیگری که بتواند اشتباه‌های مسیر حرکتی انسان را



تصحیح کند، این سؤال را مطرح می‌کند که انقلاب جهانی سوم کی و از کجا می‌آید؟ سپس پیش‌بینی کرد که «انقلاب سوم متعلق به جهان اسلام است» (القحطان، ۱۳۸۴: ۳۷۵). هم‌چنین ادوارد سعید در کتاب اسلام و رسانه‌ها پیش‌بینی بیداری و خیزش اسلامی را از زبان برنارد لوئیس، به عنوان آنتی‌تزد اندیشه لیبرال دموکراسی طرح کرده است (سعید، ۱۳۷۹: مقدمه). از این رو بیداری اسلامی که نویدبخش بازگشت به ارزش‌های دینی، صلح، عدالت، زندگی معطوف گفت‌وگوی تمدنی و کنش ارتباطی - فرهنگی بود، از منظر اندیشمندان و نخبگان، پدیده‌ای قابل پیش‌بینی و لذا همواره مورد توجه بوده است.

تعیین تاریخی دقیق برای آغاز بیداری اسلامی کاری مشکل است؛ اما می‌توان از حادثه یا حوادثی در دنیای اسلام به عنوان مبدأ تاریخ بیداری و آشنایی با تمدن غرب و بالطبع بیداری یاد کرد. ناکامی دولت عثمانی در فتح وین (۱۰۹۴هـ.ق/۱۶۸۳م) و افتادن آرف به دست روسیه (۱۱۰۸هـ.ق/۱۶۹۶م) و انعقاد قرارداد «کارلوویتس» (۱۱۱۱هـ.ق/۱۶۹۹م) میان روسیه و عثمانی - که برای نخستین بار عثمانی در مقام دولتی شکست‌خورده قراردادی را امضا می‌کرد - و سرانجام از دست دادن شبه‌جزیره مسلمان‌نشین «کریمه» (۱۲۷۲هـ.ق/۱۸۵۶م)؛ شکست ایران در برابر روسیه، از دست رفتن بخشی از آذربایجان و متصرفات ایران در قفقاز و امضای دو معاهده «گلستان» (۱۲۲۸هـ.ق/۱۸۱۳م) و «ترکمانچای» (۱۲۴۳هـ.ق/۱۸۲۸م)؛ حمله ناپلئون به مصر (۱۲۱۳هـ.ق/۱۷۹۸م) و شام (۱۷۹۹م)؛ تسلط استعمار انگلستان بر شبه‌قاره هند و شکست مقاومت مسلحانه مسلمانان هند در برابر انگلستان در نبرد «پلاسی» (۱۱۷۰ق/۱۷۵۷م) از مهم‌ترین حوادثی هستند که موجب آشنایی مردم این سرزمین‌ها با تمدن و بیداری شدند.

بیداری اسلامی در سیر تکاملی‌اش به صورت‌های متفاوتی خود را نشان داده است: در مرحله‌ای اصلاح و رشد اعتقادی مردم مسلمان مد نظر این جریان بوده است و در مرحله‌ای دیگر، به دست آوردن قدرت سیاسی و اصلاح ساختارهای اجتماعی به شیوه انقلابی؛ در مرحله‌ای نیز در قالب دفاع از کیان اسلامی در مقابل اشغال و در برهه‌ای با تغییرات مسالمت‌آمیز در نظام سیاسی حکومت‌های موجود کشورهای اسلامی پیش رفته است. در این بخش تلاش می‌شود در مسیر شناخت این فرایند تاریخی، بیداری اسلامی و سیر تطور آن گام برداشته شود.

ظهور اسلام، تحولی عظیم در تاریخ بشریت آفرید، به گونه‌ای که مرزهای نژادی، جغرافیایی و قومی را درنوردید و بر پایه کلمه‌الله، جوامع مختلف را به یکدیگر نزدیک



کرد و میان اقوامی که نه بهره‌ای از فرهنگ و تمدن آن زمان برده بودند و نه قدرت مادی داشتند، قدرت مادی و معنوی شگرف و شگفتی به وجود آورد که هم عزت دنیوی آنها را فراهم ساخت و هم آنان را به اوج معنویت رساند. به بیان دیگر، در شرایطی که هم تمدن یونان در اوج شهرت خود بود و هم قدرت‌هایی مانند امپراتوری ایران و روم، ابرقدرت‌های زمان بودند، اسلام ظهور کرد و پس از شکست آن دو قدرت بزرگ، به سرعت در جغرافیای زمین گسترش یافت؛ به گونه‌ای که دیری نپایید که بخش بزرگی از دنیای آن زمان را در اختیار گرفت. البته این گسترش تنها ارضی و مرزی نبود، بلکه دنیای فکر و اندیشه اسلامی نیز به موازات قدرت نظامی و اقتصادی جهان اسلام توسعه یافت و این درست زمانی اتفاق افتاد که اروپای آن زمان رو به افول بود. دکتر علی اکبر ولایتی در توصیف این دوران می‌نویسد: «فرهنگ و تمدن اسلامی هم‌چنان در حال گسترش بود و حتی زمانی که تمدن اسلامی در اوج شهرت خود قرار گرفت، تمدن غرب در خواب فرو رفت؛ به گونه‌ای که بعدها غربی‌ها آن دوران را «عصر تاریکی» در غرب نام نهادند؛ زیرا آنان در برابر اسلام، چیزی برای عرضه به جهان بشریت نداشتند. جنگ‌های صلیبی نیز که در طول دو قرن نتوانست آنچه را از نظر نظامی مد نظر داشت به دست آورد، سبب آشنایی تدریجی غربیان با فرهنگ و ادبیات و پیشرفت‌های فکری جهان اسلام شد و زمینه بیداری آنان را فراهم کرد. به همین دلیل، دوره رنسانس، پشت سر گذاشتن عصر تاریکی و آغاز دوره‌ای بود که به آن عصر روشنایی یا روشنگری گفته‌اند. بدین ترتیب، غربیان تحت تأثیر جهان اسلام و با الگوگیری از آن، کم کم توانستند پیشرفت‌های شگفتی در قرن‌های هفده، هجده و نوزده به وجود آورند» (ولایتی، ۱۳۸۴: ب: ۱۳۲).

در این مرحله که غرب یکپارچه خود را بازیابی و بازخوانی کرد، امپراتوری‌های بزرگ اسلامی (صفویه، عثمانی و گورکانی) در جبهه واحد سیاسی و فرهنگی قرار نداشتند و چه بسا نیروی نظامی، سیاسی و فرهنگی خود را در جهت تضعیف یکدیگر به کار می‌گرفتند (رئیس‌نیا، ۱۳۸۵؛ بلوریان، ۱۳۸۵؛ فرهاد معتمد، ۱۳۸۴؛ جیواد، ۱۳۸۷). در این دوران جهان اسلام رفته رفته به خواب فرو رفت و از افکار و اندیشه‌های ناب اسلامی دور ماند. آسیب مهلکی بر پیکر جهان اسلام وارد آمد که در جنگ جهانی اول به اوج خود رسید؛ زیرا امپراتوری عثمانی که در مواردی تکیه‌گاه مسلمانان به شمار می‌آمد، منقرض شد. با تزلزل و انحطاط در نظام‌های مدنی و اجتماعی مسلمانان، کم کم کفه تعادل و توازن این ترازو به هم خورد؛ از این رو تهاجم حیرت‌آوری از لحاظ نظامی و فکری از سوی غرب بر جهان اسلام آغاز شد.



در تحلیل این هبوط تمدن اسلامی می‌توان به عوامل متعددی اشاره کرد: بخشی را باید به حساب علل درونی جامعه مسلمانان گذاشت و برخی عوامل از بیرون بر پیکره تمدن اسلامی لطمه زده‌اند. در پی تحولات داخلی در جهان اسلام، مسلمانان از طرفی گرفتار فقر و فلاکت، جهل و جمود، ظلم و استبداد، فساد و تباهی و خواب و غفلت شدند و در نهایت عجز و درماندگی و عقب‌ماندگی دست و پا می‌زدند. از طرف دیگر، وضعیت داخلی آنها در معرض هجوم غرب و ورود تمدن جدید غربی قرار گرفت؛ به گونه‌ای که با دو چهره دانش و تفکر جدید، صنعت، تکنولوژی و چهره سیاسی استعماری و غارتگرانه متوجه جهان اسلام شد. «این دو مسئله اساسی، یعنی انحطاط و عقب‌ماندگی داخلی و مسئله غرب، در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر مصائب و مشکلات بسیاری در دوره معاصر برای جوامع مسلمان به همراه داشت» (موثقی، ۱۳۸۰: ۹۳). با توجه به اینکه غرب در این مقطع زمانی و پس از آن به شکل استعمار در جوامع اسلامی نمود و بروز یافت، بیشترین تلاش رهبران بیدارگر جوامع اسلامی در این برهه زمانی صرف مبارزه با استعمار و با زمینه‌سازان حرکت استعماری در جهان اسلام، یعنی حکومت‌های مستبد شد. این تلاش تا نیمه قرن بیستم ادامه یافت. جهان اسلام، بعد از نیمه قرن بیستم، با هجوم غرب و این بار در قالب استعمار مدرن روبه‌رو شد. طمع تصاحب ثروت‌های جهان اسلام، تجاوز به هویت فرهنگی مسلمانان، گسترش رذایل اخلاقی، ازهم‌گسیختگی بافت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان از طریق مزدوران حقیقی یا فرهنگی و کاشتن رژیم صهیونیستی در قلب جهان اسلام، از نکات و ویژگی‌های استعمار مدرن است. در این مقطع، حرکت‌هایی در مخالفت با این سیاست‌ها و دفاع از هویت اسلامی انجام گرفت؛ اما این حرکت‌ها بر اثر غلبه گفتمان غرب بر جوامع اسلامی و ناباوری مردم به موفقیت حرکت‌های مذکور در مواجهه با آن و هم‌چنین بر اثر هماهنگی و همکاری خواسته یا ناخواسته دولتمردان اسلامی با سلطه‌گران، توفیق چندانی به دست نیاورد.

مسلمانان وقتی وضعیت کشورهای غربی را با وضعیت حکومت‌های استبدادی و خودکامه خود مقایسه می‌کردند و هنگامی که می‌دیدند حضور استعمارگران و تاراج سرمایه‌های معنوی و مادی، جز فقر و جهل را برایشان به ارمغان نیاورده است، در پی چاره‌جویی و حل این مشکل برآمدند و واکنش‌های متفاوتی به این موضوع نشان دادند. در واقع در واکنش به عقب‌افتادگی مسلمانان و پیشرفت‌های غرب و جست‌وجوی راه‌حل برای فائق آمدن بر عقب‌افتادگی و وارheidن از سلطه استعماری، نگاه‌های متفاوتی در کشورهای اسلامی شکل گرفت. از سویی عده‌ای از مسلمانان



که پایه اعتقادی سستی داشتند و مظاهر تمدن مادی سراسر فکر و ذهن‌شان را به تسخیر درآورده بود، همه بدبختی‌ها را در سایه دین پنداشتند و اسلام را عامل عقب‌ماندگی خواندند؛ در نتیجه درصدد برآمدن با الگو گرفتن از غرب عقب‌افتادگی خود را جبران کنند. برخی دیگر با صبغه اندیشه اسلامی به نقد تمدن غرب و عملکرد آن در قبال جوامع اسلامی پرداختند. این گروه با توجه به مبانی اعتقادی خود و آشنایی با فرهنگ قرآنی، ریشه عقب‌ماندگی جوامع اسلامی را نوع دین‌داری مردم دانستند نه ناشی از ناکارآمدی دین. آنها چاره را در احیای فکر دینی و بازگشت به قرآن و سنت می‌دانستند. این دسته در حقیقت، طلابه‌داران حرکت بیداری اسلامی بودند که خط روشنی را در تاریخ آغاز کردند. در این دیدگاه، مسلمانان به اسلام به عنوان مکتبی فراتر از دین و عبادات می‌نگرند و آن را متفاوت از سکولاریسم دولتی موجود در کشورهای اسلامی می‌دانند. این شعار بیشتر در کشورهایی که گروه‌های اسلامی قادر بوده‌اند به توسعه اهداف خود از طریق مشارکت در داخل سیستم سیاسی موجود بپردازند، پیگیری می‌شد (Ehteshami, 1994). در این رویکرد هیچ‌گاه تجاوز و ظلم جهان غرب به مسلمین فراموش نشده است؛ اما از سوی دیگر عده‌ای هنگامی که نظم و تکنیک و پیشرفت غرب برایشان آشکار شد، این ویژگی غرب را تحسین کردند و این پیشرفت‌ها را در پرتو تعالیم اسلامی در جوامع خود پی گرفتند. در این میان، شخصیت‌هایی هم‌چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید قطب و حسن البنا تلاش‌های بسیاری کردند تا مسلمانان را از خواب سنگین بیدار کنند و به آنها بفهمانند که علت شکست و عقب‌افتادگی آنها چیست و چه باید کرد.

آخرین ضربه اساسی جهان غرب بر جهان اسلام، شکل دادن و تحمیل صهیونیسم بود که بذر آن در سرزمین مقدس فلسطین کاشته شد. در این زمان، آرنولد توین‌بی، تاریخ‌نگار معروف انگلیسی، در کتاب تمدن در بوته آزمایش، در بررسی تمدن‌ها جمله بسیار مهم و تاریخی زیر را بیان کرد: «پان‌اسلامیزم خوابیده است، اما اگر مستضعفین جهان ضد سلطه غرب شورش کنند و تحت یک رهبری قرار گیرند، این خفته، بیدار خواهد شد و بانگ این شورش ممکن است در برانگیختن روح نظامی اسلام مؤثر افتد و اسلام بار دیگر برای ایفای نقش تاریخی خود قیام کند.» پیش‌بینی توین‌بی در ۱۹۷۹م. با انقلاب اسلامی ایران همراه شد. این انقلاب با دست خالی و با تکیه بر شعار «الله اکبر» و بازگشت به ارزش‌های اسلامی در مقابل همه قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها ایستاد و نه تنها نقطه عطفی در تاریخ تحولات ایران، بلکه نقطه عطفی در

جهان اسلام بلکه کل تاریخ بشری شد. با این حرکت، آن خفته بیدار شد و به سرعت در سراسر جهان اسلام گسترش یافت.

بر اساس آنچه گفته شد، بیداری اسلامی را می‌توان بخشی از پروسه روشنگری و خیزش میان امت اسلامی دانست که در نهایت آنها را به استقلال فکری و فرهنگی از قبل تشکیل حکومت اسلامی می‌رساند. در این ارتباط آیت‌الله اراکی روند نهضت‌های اسلامی معاصر را به سه مرحله تقسیم‌بندی می‌کند: مرحله نخست مرحله «تولد و بیداری» است که پدرخوانده معنوی آن «سید جمال‌الدین اسدآبادی» مشهور به افغانی است. مرحله دوم، مرحله «سازندگی فکری - عقیدتی» امت است که به نظر می‌رسد بهترین و برجسته‌ترین نماینده آن شهید «سید جمال‌الدین اسدآبادی» است. سرانجام مرحله سوم، مرحله «انقلاب و تشکیل حکومت» است که بنیان‌گذار و رهبر کبیر آن، «حضرت امام خمینی(ره)» است (اراکي، ۱۳۸۱: ۲۱-۲۲).

مطالب پیش‌گفته بیانگر آن است که بیداری اسلامی نگاهی فراگیر به مشکلات و نابهنجاری‌های ممالک اسلامی دارد و دیدگاه خود را در راستای نجات ممالک اسلامی در قالب طرح و برنامه‌ای سازنده و همه‌جانبه ارائه می‌کند که اطمینان خاطر و امید را به افراد و رویکرد واقعی را به امت اسلامی باز می‌گرداند و آن را به سوی استقلال فرهنگی و شخصیت تاریخی و تمدنی خاص خود راهنمایی می‌کند. می‌توان نتیجه گرفت که الگوی تکامل‌یافته بیداری اسلامی در اسلام سیاسی نهفته است؛ به عبارت دیگر با عبور از مراحل نظری و تئوری و ورود به عرصه عملی، به نوعی اسلام سیاسی متولد می‌شود. در اسلام سیاسی، اسلام به ایدئولوژی‌ای برای مقاومت، مقابله، مبارزه و انقلاب با هدف تغییر و براندازی نظم موجود داخلی و بین‌المللی (استعماری و استکباری) و نیز طراحی، درانداختن، استقرار و برقراری نظم نوین مبتنی بر اسلام برای ساختن جامعه و حکومت اسلامی تبدیل می‌شود. در نتیجه اسلام سیاسی مولود جامعه مدرن و متجدد یا به عبارت دیگر، از نتایج راه یافتن تجدد در جوامع اسلامی است. اسلام سیاسی تکیه‌گاه، راه‌حل و برنامه‌ای برای بازیابی و بازسازی هویت در جوامع اسلامی است. دین اسلام طی تاریخ با توجه به تحولاتی که در جهان اسلام و نیز ارتباط آن با جهان خارج روی داد، زمینه‌ای فراهم آورد که گرایش‌های مختلف اسلامی بر ابعاد سیاسی اسلام تأکید ورزند و از ظرفیت سیاسی و بسیج‌گرانه اسلام برای مواجهه با دشمنان و ایستادن در مقابل حاکمان مستبد و منحرف و هم‌چنین برای مقابله با آنچه خود انحراف می‌شمردند، استفاده کنند. بدیهی است که این



مجموعه گسترده، که زیر عنوان اسلام سیاسی قرار می‌گیرد، دربردارنده گرایش‌های متفاوتی^۱ است که از واقع‌گرایانه تا آرمان‌گرایانه، معتدل تا رادیکال و از حقیقت‌جو و حقیقت‌طلب تا انحرافی امتداد دارد (مرشدی‌زاد و غفاری، ۱۳۸۶: ۱۲۸). هر چند این گرایش‌ها اشتراکاتی دارند، اما در خصوص مسائلی هم‌چون نوع نگاه به دین، اجرای شریعت، الگوی مطلوب سیاسی - اجتماعی و مشی مبارزاتی، تفاوت‌های مهمی دارند؛ به طوری که آنها را می‌توان بر اساس این تفاوت‌ها به جریان‌ها و گرایش‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرد.^۲

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان پیش‌زمینه‌های بیداری اسلامی را به این شکل ترسیم کرد:

۱. برای مثال دکتر رضوان السید، یکی از استادان دانشگاه‌های لبنان و یکی از اندیشمندان جهان عرب و نام‌آشنا در جهان اسلام که دارای آثار متعددی در حوزه اسلام سیاسی و اسلام معاصر است، در کتاب اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد، ضمن بررسی خاستگاه فکری - سیاسی جنبش‌های اسلامی معاصر، دو مسئله و چالش جدی و شناسه اصلی جریان‌های فکری - سیاسی اسلام در دوره معاصر را «هویت» و «تجدد» می‌داند و در این راستا سه جریان اصلی و کلان اسلام سنتی، اسلام اصلاح‌گرا و اسلام احیاگرا را مورد شناسایی قرار می‌دهد. وی در ادامه با بیان نحوه ظهور و تغییر چالش اصلی از «تجدد و نوسازی» در جریان «اسلام اصلاح‌گرا» به چالش «هویت» در جریان «اسلام احیاگرا» و بررسی رویکردهای متفاوت درون هر یک از این جریان‌ها، اسلام سیاسی معاصر را جریانی در حال ظهور و تکوین ارزیابی کرده که برخلاف دو جریان یادشده، بر سر دوراهی «هویت» و «تجدد» دچار کشمکش است. او مدعی است که اسلام سیاسی معاصر، نه به لحاظ بار ایدئولوژیک اسلام، بلکه به دلیل مخالفت نظام‌های سیاسی حاکم با این جریان، پسوند سیاسی را یک می‌کشد. وی جریان‌های سه‌گانه را به شکل ذیل معرفی می‌کند: ۱. سنت‌گرایان مسلمان به پیمودن راه سنت و اصول فقه و رویکرد شریعت‌مآبانه بدون کمترین تأثیرپذیری از تحولات جدید تأکید دارند. ۲. اصلاح‌گرایان با توجه به تحولات جدید، نوعی تحول ریشه‌ای در نگاه خود به جهان و نقش دین در دنیای معاصر دارند. این جریان را عمدتاً روشنفکران و نوگرایان دینی رهبری می‌کنند. ۳. احیاگرایان که معمولاً غربی‌ها آنها را بنیادگرایان می‌شناسند، در مقابل هجوم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب برای حفظ خود به اصول اولیه دینی پناه می‌برند. این جریان به شدت در پی به دست گرفتن قدرت در کشورهای اسلامی است تا بتواند مقاصد خود را به اجرا بگذارد (السید، ۱۳۸۳).

۲. برای مثال می‌توان چهار گرایش یا گفتمان برای اسلام سیاسی در نظر گرفت: اول، جریان تجدد دینی: آنها معتقدند که راه نجات جامعه اسلامی در غلبه بر نادانی و گستراندن دانش و روشنفکری است. «آنها به شدت معتقد بودند که فقط با توسل به عناصر لیبرالیسم، امکان نجات جامعه اسلامی وجود دارد و مبنای نظریه آنها جدایی دین از سیاست است» (نجفی، ۱۳۷۷: ۱۳۰). دوم، جریان اصلاح‌طلبی: این جریان درصدد نفی پیشرفت و توسعه (به مفهوم غربی آن) نیست. «از دیدگاه اصلاح‌طلبان، دگرگونی اجتماعی باید از راه تکامل و نه از راه انقلاب به نتیجه برسد. این جریان بیشتر بر روش‌های تبلیغاتی و دعوت تأکید می‌کند و موفقیت را در تحت تأثیر قرار دادن تحولات و تعدیل و اصلاح از درون می‌داند» (رجایی، ۳۸۱: ۱۵۲). سوم، جریان سنت‌گرایی: این جریان بدون شناخت کافی از واقعیت‌های جهان معاصر و دستاوردهای نو و تحولات جدید، به صورت قشری و جزمی بر حفظ تعابیر و نهادهای گذشته تأکید می‌کند. اینان طرفدار رجوع به نصوص اصلی از راه تفسیرند. اصل بنیادی نظریه آنان تقلید است. از دیدگاه سیاسی، علمای سنتی بی‌آنکه موضوع قدرت را به مذهب پیوند دهند، آن را رها می‌کنند. در حقیقت می‌توان گفت این دسته خواستار گونه‌ای حق نظارت‌اند نه حق حکومت. اینان را از آن رو سنت‌گرا می‌خوانند که برای دگرگون کردن نوع رابطه تاریخی قوام‌یافته میان خود و مسائل اجتماعی، چندان تلاش نمی‌کنند و بیشتر به محافظه‌کاری گرایش دارند. چهارم، بنیادگرایان اسلامی یا اسلام‌گرایان انقلابی: بنیادگرایی اسلامی جریانی است که به ارزش‌های بنیادی اسلامی باور دارد و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌داند و از الگویی غربی یا شرقی پیروی نمی‌کند (اسلامی، ۱۳۸۰: ۱۹۹). می‌توان گفت بنیادگرایی اسلامی، اندیشیدن و رفتار کردن بر پایه اندیشه‌ها و رفتارهای پیشینیان است که ریشه در باورهای مذهبی دارد و در پهنه کارکرد سیاسی نمود می‌یابد.

جدول ۱- انواع زمینه‌های جنبش بیداری اسلامی

پشتوانه‌های تاریخی و تمدنی، شخصیت‌های فکری و جهادی بزرگ اسلامی	عام	ایجابی	زمینه‌های بیداری اسلامی
تجربه انقلاب کبیر ایران اسلامی	خاص		
رژیم‌های دیکتاتوری این کشورها که در دام قدرت‌های استکباری و استعماری غرب افتادند.	عام	سلبی	

اهداف بیداری اسلامی از منظر قرآن کریم

هر حرکتی به سوی آن هدفی رهنمون است که برایش تصور و ترسیم شده باشد. هدف‌گذاری‌های ناقص یا خطا جز هدر دادن منابع انسانی و مالی یا دست نیافتن به سر منزل واقعی ثمری نخواهند داشت. حرکت مقدس و مترقی بیداری اسلامی نیز از این مهم بی‌نیاز نیست. واقعیت‌های موجود در تداوم بیداری اسلامی در برخی کشورهای به پیروزی رسیده، ترس فرو غلتیدن در سلفی‌گری، جنگ مذهبی و... را رشد می‌دهد. نمونه آن اختلافات گوناگون در مصر و تونس و درگیری سلفی‌ها با دولت ضد صهیونیست سوریه است. بیداری جویان مسلمان باید ضمن پرهیز از این اشتباه‌ها سراغ اهداف الهی و قرآنی بروند تا تلاش‌هایشان به نتیجه صحیح و الهی برسد. از این رو برای رسم آن اهداف باید سراغ قرآن، کتاب بیداری اسلامی، رفت که تمام مسلمانان بر عمل و اطاعت از آن تأکید و اعتقاد دارند و تنها نسخه مصون از تحریف است؛ بنابراین بیداری اسلامی ناگزیر از آشنایی با اهداف بیداری اسلامی از منظر قرآن است تا این حرکت مهم و تاریخی آن‌گونه که خواست خداوند است، حرکت کند. امام خمینی (رحمت الله علیه) در میان ناباوری تمام ابرقدرت‌ها، انقلاب اسلامی ایران را به رغم هزاران مشکل سهمگین به پیروزی رساند و نظام مترقی مردم‌سالاری دینی را براساس آموزه‌های قرآنی به ثمر رساند. اکنون این انقلاب و نظام، الگویی برای امت اسلامی شده است. راز پیروزی انقلاب و تداوم آن به بیداری اسلامی بلوغ‌یافته ایران اسلامی باز می‌گردد که بر پایه دستوره‌های قرآن بنیان نهاده شده است. بر این اساس امت بیدار شده اسلامی برای آغاز، تداوم و بهره‌برداری از نتایج آن نیازمند همان راه است.

از سوی دیگر میزان پیشرفت و تحقق بیداری اسلامی، براساس سنجش میزان تحقق اهداف آن امکان‌پذیر است؛ یعنی میزان تحقق اهدافی که ذیل الگوی تحقق بیداری اسلامی در نظر گرفته شده است، نشان می‌دهد تا چه اندازه شاخص‌هایی که



ذیل آن اهداف مطرح شده، رعایت شده و در بیداری اسلامی جامه عمل پوشیده است. تبیین اهداف بیداری اسلامی از دیدگاه اسلامی، به ویژه با تکیه بر قرآن، می‌تواند مقدمه‌ای برای حضور فعال، مدبرانه و هدفمند امت اسلامی در عرصه قدرت و سیاست داخلی و بین‌المللی باشد؛ بنابراین بررسی دقیق مباحث مربوط به هدف، باید مورد توجه قرار گیرد. «هدف در لغت به معنای نقطه بلند» (ابن منظور، ۱۴۲۳: ۳۴۶) و در اصطلاح به معنای وضع نهایی و مطلوبی است که فرد به صورت آگاهانه آن را مفید تشخیص دهد و برای دستیابی به آن، دست به فعالیت‌های مناسب بزند. صاحب‌نظران در طراحی اهداف، آنها را در دو بستر اهداف غایی و اهداف میانی (واسطه‌ای) بنیان می‌نهند. هدف نهایی و غایی به هدفی گفته می‌شود که همه فعالیت‌های انسان در جهت دستیابی به آن سازماندهی شده باشد و انسان تمام تلاش خود را برای رسیدن به آن تنظیم و جهت‌دهی کند؛ در صورتی که اهداف واسطه‌ای و مقدماتی به اهدافی گفته می‌شود که دستیابی به هدف نهایی وابسته به تحقق آن اهداف و گذر از آن مراحل و منازل است (حبیبی، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۶۰).

اهداف قرآن در خصوص بیداری اسلامی نیز بر اساس این دو دسته قابل بررسی است. به نظر می‌رسد این کتاب شریف، اهداف بیداری اسلامی را با هدفی غایی و نهایی با عنوان «قرب الهی و انسان کامل شدن» و چند هدف میانی (واسطه‌ای) که خواست تمام انسان‌های آزاده و دربند است، پی می‌جوید. هدف غایی در هر مکتبی، کمال مطلوب آدمی است و باید تمام فعالیت‌های او متأثر از آن باشد (بی‌نا، ۱۳۸۴: ۳۰/۲) و حقیقت بی‌نهایت و جامع تمام ارزش‌هاست (بی‌نا، ۱۳۸۴: ۳۳). از منظر قرآن، مقصد و هدف تمام نظام هستی خداست: «الا الی الله تصیر الامور»: آگاه باشید که همه چیز به سوی خدا باز می‌گردد (شوری/ ۵۳). نه تنها بیداری اسلامی بلکه تمام حرکت‌های جامعه اسلامی باید به این سو باشد؛ در غیر این صورت از هدف واقعی باز خواهند ماند. خدای متعال و قرب به او غایت و هدف است و چون غایت و هدف فراموش شود، انسان از حقیقت خود بیگانه می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۱۶۵). ریشه و اساس همه سرکشی‌ها و نابسامانی‌ها و تباه‌گری‌ها در اینجاست.

قرآن کریم در آسیب‌شناسی فراموشی این هدف حیاتی می‌فرماید: «و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون»: و مانند کسانی مباشید که خدای را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموش‌شان ساخت. اینان همان فاسقانند (حشر/ ۱۹).

بر این اساس بیداری اسلامی باید در عمل، کمال‌جویی و خداخواهی خویش را

نشان دهد که نیازمند آن است که آدمی صفات الهی را در خود تجلی و ظهور بخشد؛ از این رو، بیداری جویان مسلمان باید شرایط لازم را برای حرکت پیوسته و همیشگی به سوی این هدف مطلق فراهم سازند و مبارزات خود را نیز بر پایه استقرار خلافت الهی بنا نهند. تأکید قرآن بر خداخواهی و قرب به او از آن روست که تمام فعالیت‌های حق‌طلبانه، از جمله بیداری اسلامی از هرگونه انحرافی در آغاز و در ادامه مصون ماند. پس هدف غایی و مطلوب بیداری اسلامی در نظر قرآن، رسیدن به قرب الهی و انسان کامل شدن است. لازمه این کار نیز تکوین نظامی است که در آن، مکتب الوهیت و ایده توحید تحقق یابد و انسان در آن نظام بتواند به تکامل برسد؛ از بند دنیا و نقایص خود خارج شود و زمینه برای حیات حقیقی و مستمر او ذیل ایده توحید فراهم آید. اهداف دیگر بیداری اسلامی نیز که با رویکرد سیاسی - اجتماعی سامان یافته‌اند از مباحث مهم در حرکت‌های حق‌طلبانه بشر در طول تاریخ به ویژه دوران معاصر بوده‌اند که قرآن کریم نیز آنها را تأیید و پیگیری کرده است. این اهداف شامل استقلال سیاسی و رفع استعمار، تحقق دولت اسلامی، ثبات و بقای نظام اسلامی و ایجاد نظام عادلانه اسلامی است. اهداف دیگر همگی مهم و برای بقای حیات بشر ضروری هستند و اندیشمندان آزاد و فطرت بشر بر آن صحنه می‌گذارند. بسط و گسترش جامعه‌ای با ویژگی‌های مد نظر قرآن نیز از این راه می‌گذرد. جامعه‌ای که بر آن مستکبران حکومت نکنند و مردم را از حقوق طبیعی‌شان محروم نسازند.

نقش هدف نهایی، تعیین جهت و مسیر است؛ اما تعیین چگونگی طی مسیر به عهده هدف نهایی نیست. این مهم با اهداف واسطه‌ای است. هدف‌های واسطه‌ای مسیر حرکت را تا حدی مشخص‌تر و روشن‌تر می‌کنند و مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که از به‌هم‌پیوستن آنها پیکره هدف نهایی ساخته می‌شود (اعرافی، ۱۳۸۱: ۳۹).

اما بین این دو هدف باید همواره هماهنگی وجود داشته باشد و اهداف میانی اگر نتوانند رابطه لازم را با هدف غایی برقرار یا حفظ کنند، محصول نهایی خواه‌ناخواه با آرزوها و غایات تطبیق نمی‌کند؛ از این رو اهداف میانی بیداری اسلامی در نظر قرآن کریم، در حقیقت خطوط اصلی نایل آمدن به هدف غایی هستند. وظیفه بیداری اسلامی در این حرکت آن است که در راستای هدف غایی، اهداف میانی شامل استقلال سیاسی و رفع استعمار، تحقق دولت اسلامی، ثبات و بقای نظام اسلامی و ایجاد نظام عادلانه اسلامی را توسط امت مسلمان تحقق بخشد و آثار شرک در تمام جنبه‌ها را بزدايد و توحیدجویی و قرب به او را در تمام ارکان سیاسی و کارگزاران، قانونمندان و اجرایی سازد. هرچند تمام این اهداف میانی مورد خواست تمام آزادی‌خواهان جهان است، ولی قرآن به این اهداف اکتفا نمی‌کند و اهداف والاتری را ترسیم می‌کند. با



عنایت به آنچه گفته شد، مهم‌ترین اهداف میانی که بیداری اسلامی در پی دستیابی به آنهاست، عبارت‌اند از:

۱. استقلال سیاسی و دفع استعمار

مهم‌ترین موضوعی که در عرصه حاکمیت سیاسی نظام بین‌الملل از دیرباز مطرح بوده مقوله استقلال و عدم وابستگی سیاسی حاکمیت‌ها و دولت‌هاست. استقلال و دفع استعمار و متجاوز از اهداف مهم قیام‌های مردمی و جنگ‌های آزادی‌بخش مسلمانان و غیرمسلمانان بوده و منشأ بسیاری از آلام و مشکلات برآمده از استعمار و دخالت‌های بیگانگان است. از این رو باید به عنوان یکی از اهداف بسیار مهم در بیداری اسلامی مطرح باشد و تا رفع و دفع هرگونه دخالت ادامه یابد که مبادا با وجود خون‌های فراوان، انقلاب و ثمرات انقلاب را بار دیگر به نفع خویش مصادره کنند. همان اتفاقی که بیم آن در کشورهایمانند مصر، تونس و لیبی می‌رود. اما انقلاب اسلامی ایران به رهبری ولی فقیه و اتحاد و پشتیبانی مردمی توانست ریشه‌های استعمار و وابستگی سیاسی به قدرت‌ها را از خود بزدايد و پس از سی سال با وجود دسیسه‌های فراوان و سهمگین، راه توحیدمداری را که از مصادیق آن استقلال سیاسی و مبارزه با استعمار است، تداوم بخشد.

استقلال، همان آزادی اراده ملی برای اداره امور داخلی و خارجی خود از دست دیگران است که از خلال سازمان سیاسی دولت پدیدار می‌شود (علی بابایی، ۱۳۶۵: ۴۶-۴۵). استقلال یکی از کارویژه‌های دولت‌هاست که از آن در فرهنگ علوم سیاسی به جدا بودن حاکمیت یک کشور از کشورهای دیگر از انواع سلطه و سیادت خارجی یاد می‌شود (آقابخشی، ۱۳۸۲: ۱۵۴).

تفرقه جهان اسلام و فرادستی غرب و استعمار بر مسلمانان و مستضعفان، حکایت از کاستی بیداری اسلامی بین امت دولت‌های مسلمان دارد؛ بنابراین از طریق بیداری اسلامی قرآنی می‌توان از استعمار و وابستگی‌های یافت. در واقع در بیداری اسلامی قرآنی، یکی از اهداف مهم، استقلال امت اسلامی و قطع وابستگی به امت‌های دیگر است. البته در مفهوم قرآن، مرزبندی بر پایه اعتقادات و جهان‌بینی است و ما با مفهوم دولت قومی یا ملی مواجه نیستیم.

آنچه قرآن از استقلال امت مسلمان گوشزد کرده این است: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»: خدا هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد کرد (نساء/۱۴۱).

استقلال ملت‌ها و دولت‌های مسلمان از قاعده «نفی سبیل» منتج می‌شود. بر



اساس این آیه، خداوند در جهت همان هدف اصلی خلقت اجازه نداده است که مسلمانان تحت سلطه و استعمار قرار گیرند و از رسیدن به هدف خلقت باز مانند. از این رو در بیداری اسلامی در راستای توحید عملی باید شعار «لا اله الا الله» را در تمام شئون سیاسی خود جاری ساخت. منشأ استقلال طلبی نه تنها در دین اسلام مطرح شده است، بلکه بر اساس مبانی کرامت، عقلانیت، مساوات و آزادی، انسان‌ها حاضر به پذیرش دخالت یا نفوذ دیگران در سرنوشت خویش نیستند. قیام‌ها و انقلاب‌های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه کشورها و ملت‌ها نیز مؤید آن است.

مرحوم عمید زنجانی در کتاب فقه سیاسی درباره بایستگی برابری در روابط بین‌الملل می‌نویسد: «همه انسان‌ها در آفرینش یکسان آفریده شده‌اند و این برابری، اساس روابط بین انسان‌ها را در سطح روابط اجتماعی و در مقیاس روابط بین‌المللی تشکیل می‌دهد» (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۴۴۳).

در بیداری اسلامی مبتنی بر قرآن، مسلمانان باید در تمام امور به خداوند متعال که سرچشمه همه چیز است و حاکمیت و سلطنت واقعی در دست اوست، توکل کنند و از وابستگی به دیگران بپرهیزند. نتیجه افزون‌سازی فکری و عملی ایمان در سیاست خارجی، رشد روحیه استقلال طلبی و رفع سلطه قدرتمندان است. علامه طباطبایی در تشریح این رویکرد بیداری اسلامی قرآنی می‌نویسد: «مراد از توکل چیزی است که شامل امور تشریعی و تکوینی (هر دو) می‌شود یا دست‌کم مختص امور تشریعی است؛ به این معنا که خدای تعالی مؤمنان را دستور داده... به هیچ وجه خود را مستقل ندانند و... چنان‌که دستورشان داده که او را در سنت اسباب و مسبباتی که در عالم جاری ساخته [است] اطاعت کنند و ضمن آنکه طبق این سنت عمل می‌کنند، آن اسباب و مسببات را تکیه‌گاه خود ننمایند و برای آنها استقلال در تأثیر را که همان ربوبیت است، معتقد نشوند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۹۰).

باید توجه کرد که استقلال طلبی به معنای قطع روابط با سایر کشورها نیست و ارتباط باید معقول و دور از خفت و سلطه‌پذیری باشد؛ از این رو باید از تندروی پرهیز و اعتدال در ارتباط‌های سیاسی را رعایت کرد. بنابراین قرآن کریم در عین توصیه به رعایت میانه‌روی در ارتباطات بین‌المللی، با گوشزد کردن خطر سلطه‌گری غیرمسلمانان و استعمارگران و دستور به عدم سلطه‌پذیری، یکی از اهداف میانی بیداری اسلامی را قطع و دفع نفوذ آنان می‌داند.



۲. تحقق دولت اسلامی

انسان به دلیل اجتماعی بودن، ناگزیر از نظامی اجتماعی و همکاری و تعامل در آن نظام است. علامه طباطبایی ضرورت حکومت و ولایت را از اموری می‌داند که مردم به سبب نیازشان در اجتماع بدان توجه می‌کنند و حقیقتی جز اعتبار عقلا ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۴۵). از این رو تمام جوامع بشری طی یک فرایند تربیتی اختیاری یا جبر محیطی به آن بلوغ سیاسی می‌رسند که باید بر اساس نیازها و اهداف مشترک خود دولت و حکومت را برپا سازند. در طول تاریخ، ملت‌های فراوانی بوده‌اند که به چنین بلوغی نرسیدند و بیشتر زیر سلطه حکومت‌های دیگر قرار داشته‌اند. اکنون نیز جهان شاهد دولت‌ها و حکومت‌هایی به ظاهر مستقل ولی در عمل در جهت منافع دیگران است. در اهمیت نهاد اجتماعی هم‌چون دولت، همین بس که خداوند این امر مهم را بر عهده گرفته و در آیات متعددی اشاره فرموده است که حق حاکمیت در ابتدا و به طور ذاتی برای خدا و آن‌گاه به طور عرضی به کسانی متعلق است که از او اذن دارند: «الا له الحكم و هو اسرع الحاسبین»: آگاه باشید که حکم خلق با خداست و او زودتر از هر محاسبی به حساب خلق رسیدگی تواند کرد (انعام / ۶۲)؛ «ان الحكم الا لله یقض الحق و هو خیر الفاصلین»: فرمان جز خدا را نخواهد بود. او به حق دستور می‌دهد و او بهترین حکم‌فرمایان است (انعام / ۵۷). پس از ثبوت امر حکمرانی برای خدای سبحان می‌فرماید که من این مهم را همراه با حکمت به انبیا دادم: «یا یحیی خذ الكتاب بقوه و آتیناه الحكم صبیا»: ای یحیی، خطاب کردیم که تو کتاب آسمانی را به قوت نبوت فراگیر و به او در همان سن کودکی مقام بخشیدیم (مریم / ۱۲). بنابراین در تعالیم اسلامی به این امر مهم تأکید بسیار شده است و نمی‌توان گفت که از این نهاد مهم اجتماعی در دین غفلت شده یا به آن چندان پرداخته نشده است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۶).

در واقع، دولت (حکومت) تمام شریان‌های قدرت را در جامعه در دست می‌گیرد و می‌تواند از این طریق جامعه را در مسیرهای مد نظر حرکت دهد. این قدرت گاهی در دست نابکاران بوده و در مسیر غیرالهی استفاده شده است (مانند حکومت‌های فرعون و نمرود) و گاهی در دست مردان خدا همانند حضرت داوود و حضرت سلیمان (علیهما السلام) قرار گرفته است که جامعه را در مسیر قرب الهی رهنمون ساخته‌اند.

قرآن در مسیر رسیدن به هدف غایی بیداری اسلامی در شرح وظایف انبیا، برقراری جامعه توحیدی و نفی طاغوت را یادآور می‌شود: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا أن عبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»: و در حقیقت، در هر امتی پیامبر برانگیخت که خدا را بپرستند و از طاغوت بپرهیزند (نحل/۳۶).



بدون تردید پیاده شدن اهداف مقدس انبیا نیازمند مقدماتی است که ضروری‌ترین آنها برنامه‌ریزی و فراهم آوردن امکانات و رفع موانع است که تنها با تشکیلات اجرایی و دستگاه‌های حکومتی مقدور است. پس کسی که خواهان تحقق عینی آن اهداف است، ناگزیر به ایجاد حکومت است. در واقع بین این دو، ضرورت عقلانی وجود دارد. امام خمینی (رحمت الله علیه) در کتاب ولایت فقیه در بیان ضرورت تشکیل دولت اسلامی می‌نویسند: «تشکیل دولت اسلامی وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلابات سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند» (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۴۱). در بیداری اسلامی قرآنی، مردم بنابر مختار بودن و اندیشه‌ورزی خود باید به چنان تصمیم و اراده‌ای برسند که در راستای هدف غایی به تشکیل دولت اسلامی و حمایت از رهبران چنین راهی بپردازند و به مردم‌سالاری دینی جامعه عمل ببوشانند.

بیداری اسلامی؛ مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها

همان‌گونه که بیان شد، بیداری اسلامی اصطلاحی است که برای بیان جنبش و اعتراضات اجتماعی دارای ماهیتی اسلامی، هویتی دموکراتیک و ضد اقتدارگرایی به کار می‌رود. بیداری اسلامی میل بازگشت به مبانی و اصول اسلامی، اکتفا نکردن به دین به عنوان مسلک اخلاقی صرف و ورود دین به عرصه سیاست و اداره جامعه است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۱۹). بیداری اسلامی نقش‌آفرینی مردم در بسترهای اسلامی و بیانگر قالب‌های گفتمانی انقلاب‌های اجتماعی خاورمیانه است. این امر به این مفهوم است که ایدئولوژی اسلام سیاسی که مبتنی بر آزادی و دموکراسی است، با شرایط اجتماعی کشورهای منطقه پیوند یافته است. همان‌طور که به تفصیل اشاره شد، بیداری اسلامی نوعی ارتباط مفهومی و اشتراک معنوی با مقوله‌هایی مانند اصلاح دینی، احیاء دینی، اسلام‌گرایی و مانند آن دارد و در زبان عربی معاصر با تعابیر گوناگونی مانند «الصحوه الاسلامیه، البعث الاسلامی، الحركه الاسلامیه و الیقضه الاسلامیه» به کار می‌رود (عمر، ۱۴۲۱ هـ.ق: ۶۷؛ حبیب، ۲۰۰۲ م: ۵۱).

اگرچه تاکنون تعریف مشخصی از مفهوم بیداری اسلامی که مورد توافق اندیشمندان باشد صورت نگرفته است، اما فهم درست بیداری اسلامی نیازمند آگاهی مناسبی از آموزه‌های اسلامی و درکی درونی از جامعه مسلمانان و انبوهی از پیوندها و عوامل است و با سنگ محک غربی و رویکردهای لیبرالی نمی‌توان به فهم درستی از این مقوله رسید. بیداری اسلامی مربوط به قالب‌های گفتمان دینی است که می‌تواند انقلاب اجتماعی



را با آزادی و فرایندهای کنش دموکراتیک پیوند دهد. اعتراضاتی اجتماعی با ماهیت هویت‌گرایی دینی که با نشانه‌هایی از مشارکت سیاسی گروه‌های اجتماعی پیوند یافته است. جنبش‌هایی اجتماعی که دارای ماهیتی ضد دیکتاتوری هستند و با جلوه‌هایی از ادبیات و اهداف دینی پیوند یافته‌اند. هویت‌گرایی‌ای که با مؤلفه‌های اعتقادی و تمدنی شهروندان خاورمیانه پیوند یافته است. بر این اساس «بیشتر صاحب‌نظران و تحلیلگران معتقدند عامل اصلی و پیش‌برنده تحولات اخیر خاورمیانه، اسلام‌خواهی یا احیای اسلام یا بیداری اسلامی است. این دسته از صاحب‌نظران برآنند که علت اصلی تحولات اخیر را باید در خواست‌های دینی دید که طی زمان انباشت شده و عدم پاسخگویی مناسب به آنها به تحولات اخیر انجامیده است» (اقارب‌پرست، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۵۹).

بنابراین بیداری اسلامی جنبشی است اصلاحی که با شناخت واقعیت‌های موجود در جوامع اسلامی از دو قرن پیش آغاز شده و در صحنه‌های علمی و عملی روز به روز خود را پرورانده است تا اینکه امروزه به عنوان یک واقعیت در عرصه‌های مختلف ملی و بین‌المللی نقش‌آفرینی کرده است. این پدیده عظیم اجتماعی بر پایه شناخت عوامل زیر شکل گرفته است: شناخت عقب‌ماندگی‌های علمی، اجتماعی و اقتصادی جوامع اسلامی؛ درک حضور استعمارگران غارتگر و اشغال کشورهای اسلامی، نفوذ در لایه‌های اولیه قدرت سیاسی در کشورهای اسلامی و مبارزه با موج اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی؛ توجه به فشارهای فراوان روحی و روانی حاکمان مستبد بر مردم و بی‌عدالتی‌های حاکم بر جوامع اسلامی و هم‌چنین مطیع بودن این حاکمان در برابر استعمارگران و غاصبان کشورهای اسلامی؛ توجه به میراث علمی و غنی اسلامی در عرصه‌های مختلف علوم و معارف بشری و لزوم یافتن دوباره این جایگاه؛ توجه به تشتت، تفرقه و درگیری‌های فرقه‌ای در سراسر جوامع اسلامی که خود از طرف استعمارگران و هم‌چنین مستبدان داخلی برای تضعیف اسلام‌گرایان ایجاد شده بودند؛ توجه بیشتر به مفاهیم آزادی، برابری، استقلال و...؛ توجه به فقر و بیکاری‌های موجود در جوامع بشری و زندگی سخت مسلمانان و ... (میرآقایی، ۱۳۸۴: ۴۶۰).

رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین روز از فروردین ۱۳۹۰ در حرم رضوی مشخصات بیداری اسلامی را بیان داشتند: «دو خصوصیت در این تحولات وجود دارد: یکی عبارت است از حضور مردم، و دیگری عبارت است از سمت و سوی دینی در این حرکت‌ها. این، دو عنصر اساسی است. حضور مردم با جسم خودشان؛ همان اتفاقی که در انقلاب اسلامی افتاد. احزاب و پشت‌میزنشین‌ها و برج‌عاج‌نشین‌ها و تحلیلگرهای ذهنی هیچ کاری نتوانستند انجام دهند. هنر بزرگ امام بزرگوار ما این بود که توانست



مردم را وارد صحنه کند. وقتی مردم به عرصه آمدند، جسم خودشان را، دل خودشان را، نیت و همت خودشان را وارد عرصه کردند. گره‌های کور باز شد، راه‌های بن‌بست گشوده شد. امروز همین اتفاق دارد در کشورهای دیگر می‌افتد. در مصر یا در تونس مردم آمدند وارد صحنه شدند؛ والا روشنفکران و برج عاج‌نشین‌ها همیشه بودند، همیشه هم حرف می‌زدند؛ خیلی از اوقات هم مردم را دعوت می‌کردند. کسی به حرف آنها چندان توجهی نمی‌کرد. اینجا خود مردم وارد صحنه و عرصه شدند و گرایش و جهت‌گیری آنها هم جهت‌گیری دینی است؛ یعنی نماز جمعه است، نماز جماعت است، نام خداست، علمای دین‌اند، افراد مبلغ دین و بنیان‌گذاران تفکر نوین دینی در بعضی از کشورها هستند. اینجا وارد میدان شدند؛ لذا مردم هم آمدند توی صحنه. این، خصوصیت این قضیه است. چرا آمدند؟ آن چیزی که آنها را کشاند، به صورت واضحی مسئله عزت و کرامت انسانی آنها بود» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۱/۱).

از نظر ایشان، اصول انقلاب‌های کنونی منطقه، مصر و سایر کشورها، در درجه اول شامل موارد زیر می‌شود: «احیا و تجدید عزت و کرامت ملی که در طول زمان با دیکتاتوری حاکمان فاسد و با سلطه سیاسی آمریکا و غرب درهم‌شکسته و پایمال شده است. برافراشتن پرچم اسلام که عقیده عمیق و دلبستگی دیرین مردم است و برخورداری از امنیت روانی و عدالت و پیشرفت و شکوفایی‌ای که جز در سایه شریعت اسلامی به دست نخواهد آمد. ایستادگی در برابر نفوذ و سلطه آمریکا و اروپا که در طول دو قرن بیشترین لطمه و خسارت و تحقیر را بر مردم این کشورها وارد آورده‌اند. مبارزه با رژیم غاصب و دولت جعلی صهیونیست که استعمار چون خنجری در پهلوی کشورهای منطقه فرو برده و وسیله‌ای برای ادامه سلطه اهریمنی خود ساخته و ملتی را از سرزمین تاریخی خود بیرون رانده است. بی‌شک این حقیقت که انقلاب‌های منطقه متکی به این اصول و خواستار تحقق آنها هستند، مورد پسند آمریکا و غرب و صهیونیسم نیست و آنها همه تلاش خود را به کار می‌برند تا آن را انکار کنند؛ ولی واقعیت با انکار آن دگرگون نمی‌شود. مردمی بودن این انقلاب‌ها مهم‌ترین عنصر در تشکیل هویت آنهاست. قدرتهای خارجی که با آخرین توانایی‌ها و شگردهای خود سعی می‌کردند حکام مستبد و فاسد و وابسته را در این کشورها حفظ کنند و تنها هنگامی از حمایت آنها دست برداشتند که قیام و عزم مردم، هیچ‌گونه امیدی برای آنها باقی نگذاشت، حق ندارند خود را در پیروزی این انقلاب‌ها سهیم بدانند. در جایی مانند لیبی هم، ورود و دخالت آمریکا و ناتو نمی‌تواند حقیقت را مشوب کند. در لیبی، ناتو ضایعه‌های بی‌جبران آفریده است. اگر دخالت نظامی ناتو و آمریکا نبود، ممکن



بود مردم اندکی دیرتر پیروز شوند؛ ولی در عوض این همه زیرساخت نابود نمی‌شد؛ این همه نفوس بی‌گناه از زنان و کودکان کشته نمی‌شدند و آن‌گاه دشمنانی که خود سال‌ها همراه و همدست قذافی بوده‌اند، مدعی حق دخالت در این کشور مظلوم و جنگ‌زده نمی‌شدند. مردم و نخبگان مردمی و کسانی که از مردم برآمده‌اند، خود صاحبان این انقلاب‌ها و متعهد به حراست از آن و ترسیم‌کننده مسیر آینده و رو به تکامل آن می‌باشند و خواهند بود. ان‌شاءالله» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۶/۲۶).

بر اساس مطالب پیش‌گفته، عمده‌ترین مؤلفه‌های بیداری اسلامی عبارت‌اند از:

۱. اسلام‌گرایی

هدف اصلی و هسته مرکزی خیزش اسلامی استقرار تعالیم و ارزش‌های اسلامی است. چون اکثریت قریب به اتفاق مردم در این حرکت‌ها مسلمانان هستند و تعلق خاطر شدیدی به اسلام و قوانین اسلامی دارند و در مقابل، حکام این کشورها معمولاً رویکرد سکولار داشته‌اند، روی کار آمدن نظام‌های جدید در کشورهای تونس، مصر و لیبی پس از انقلاب با رویکرد اسلام‌گرایی مؤید مبنا قرار دادن تعالیم اسلام در این کشورهاست. اگرچه ممکن است در این کشورها مطالبات اقتصادی و سیاسی نیز جزء خواست‌های مردمی باشد، تبدیل مکان‌ها و نهادهای مذهبی مثل نمازهای جمعه و جماعات و مساجد به خاستگاه و نقطه آغاز حرکت و هم‌چنین شعارهای اسلامی که بیانگر جهت‌گیری اصلی این تحرکات است، میان تمام حرکت‌های اسلامی دیده می‌شود. از این رو رهبری معظم انقلاب می‌فرماید: «ما بین حرکت‌های به‌وجودآمده در غزه، تونس، مصر، لیبی، بحرین و یمن تفاوتی قائل نیستیم... حرکت‌های صورت‌گرفته با شعار اسلام و در جهت آزادی مورد تأیید ماست... حرکت امت اسلامی است» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۰/۱/۱).

۲. مقابله با استعمار و استبداد

مخالفت با سلطه استکبار و رژیم‌های وابسته به آنها از خواسته‌های مشترک در نهضت بیداری اسلامی است. هدف عمده حرکت‌های قرن‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی در کشورهای اسلامی مانند جنبش اخوان المسلمین مصر، سوریه، عربستان و نیز جمعیت القیام و الدعوة و جبهه نجات ملی در الجزایر، قیام مهدی سودانی و اعلام جهاد علیه انگلیسی‌ها مقابله با استعمار و استبداد بود. دلیل عمده مخالفت مردم این کشورها با استکبار، تسلط کشورهای غربی به ویژه آمریکا در ساخت قدرت سیاسی و امنیتی آنهاست. از



طرف دیگر حضور رژیم صهیونیستی در منطقه و حمایت مستبدان و قدرت‌های بزرگ از آن باعث ضدیت مردم و گروه‌های اسلامی با نظام‌های سلطه و وابسته شده است. در نتیجه، تلاش‌های همسوی دولت‌های منطقه علیه جریان‌های اسلامی و همراهی این دولت‌ها با قدرت‌های بزرگ باعث ظهور حرکت‌های ضد استبدادی و استعماری در ممالک اسلامی شده است. از این رو می‌توان گفت استقلال‌طلبی یکی از اهداف مهم نهضت بیداری اسلامی است.

۳. مردمی بودن

مهم‌ترین عنصر تشکیل هویت بیداری اسلامی مردمی بودن آن است. وابستگی رژیم‌های کشورهای منطقه به غرب باعث شد که منافع کشورهای بیگانه ولی حامی این رژیم‌ها بر منافع مردم برتری یابد. از سوی دیگر وابستگی این نظام‌های مستبد مانع تأثیرگذاری مردم بر تعیین سرنوشت خود می‌شد. بنابراین شرکت نکردن مردم در ساختار سیاسی و تعیین سرنوشت خود از مؤلفه‌های مهم بروز نهضت بیداری اسلامی است. آنچه در بیداری اسلامی ملتها اهمیت دارد آن است که این بیداری از گروه‌ها و احزاب عبور کرده و به متن مردم رفته است. به همین دلیل مردم حضوری واقعی در میدان عمل و صحنه مبارزه دارند و در تعیین هدف، شناسایی دشمن، ساختن شعارها، ترسیم آینده مطلوب و جلوگیری از انحراف و سازش با دشمن نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

۴. خودباوری

خودباوری از مؤلفه‌های عمده در بیداری اسلامی است؛ زیرا باعث می‌شود فرد برای خود و جامعه‌اش شخصیت و هویت قائل شود، به خود باور داشته باشد و کعبه آمال خود را در دیگران نیابد. تا زمانی که خودباوری بین مردم ایجاد نشود، بیداری نیز تحقق پیدا نمی‌کند. امام خمینی (رحمت الله علیه) در این باره می‌فرماید: «باید مسلمین بیدار بشوند. امروز روزی نیست که مسلمان‌ها هر کدام گوشه‌ای زندگی تنهایی بکنند و خودشان بین خودشان در هر کشوری یک زندگی خاص به خود داشته باشند. نمی‌شود این معنا. درکی همچو زمانی که سیاست‌های ابرقدرت‌ها بلعیدن همه جاست، مسلمین باید بیدار بشوند... و همه تحت لوای اسلام و تحت سیطره قرآن باشند. الحمدلله مسلمین هم عده‌شان قریب یک میلیارد هست و هم ممالک‌شان یک ممالکی است غنی، ثروتمند و هم افرادشان افراد لایق؛ لکن... مسلمین را طوری کردند



که از خودشان مأیوس شدند... باید مسلمین جدیت کنند مجد خودشان را پیدا کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۲: ۳۱۹-۳۱۸). در جایی دیگر نیز چنین بیان داشتند: «... ما تا نفهمیم که خودمان هم یک شخصیتی داریم، مسلمان‌ها هم یک گروهی هستند و شخصیتی دارند و می‌توانند خودشان هم کار انجام بدهند، تا نخواهیم یک کاری را نمی‌توانیم و تا بیدار نشویم، نمی‌خواهیم. ما را در غفلت و در خواب نگه داشتند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۳: ۵۳۲). در نتیجه مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و دستیابی به خودباوری به عنوان عاملی روانی در احیای نقش بسزایی در اتحاد و پیروزی نهضت بیداری اسلامی دارد.

۵. عدالت‌خواهی

عدالت دیرینه‌ترین خواسته و بنیادی‌ترین آرمان آدمی و جزء عالی‌ترین ارزش‌های حاکم بر اندیشه و زندگی انسان است. میل به عدالت و گرایش به قسط و عدالت‌خواهی امری برخاسته از نهاد و طبع درونی انسان‌هاست و به تعبیری در خمیرمایه انسان سرشته شده است (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۴/۲۲). عدالت عامل وحدت جامعه بشری و اجتناب از اختلاف است. در جامعه عادلانه یا مبتنی بر قسط، نشانه‌ای از اختلاف، فتنه و آشوب دیده نمی‌شود؛ اما در جامعه‌ای که عدالت وجود ندارد، تبعیض حاکم است که منشأ عمده فسادها و اختلافات در جامعه محسوب می‌شود. از این رو جامعه مبتنی بر تبعیض، جامعه نامتعادل و ناهمگون است و انقلاب در آن به وقوع می‌پیوندد. ماهیت عدالت‌خواهی در بیداری اسلامی بیانگر قیامی با انگیزه نفی ظلم و جنایت‌های حکومت‌هاست و تحقق آن نیز در گرو حاکم شدن ارزش‌های دینی، مشروعیت سیاسی و اجتماعی حکام و مبارزه و جهاد است. عدالت‌خواهی ملت‌ها در جریان بیداری اسلامی عامل رشد و شکوفایی استعداد آنها در دستیابی به رفاه و توسعه بر مبنای دین، قانون، نظام اجتماعی، تربیت و تهذیب مردم جامعه و در نهایت جامعه ایده‌آل اسلامی خواهد بود.

جز موارد پیش‌گفته می‌توان مؤلفه‌ها و شاخص‌های ذیل را برای بیداری اسلامی بیان کرد: اعتقاد به فاصله داشتن جامعه اسلامی از وضع مطلوب و برانزده آن؛ اعتقاد به ضرورت رجوع به قرآن و سنت به عنوان مبنایی نو برای زندگی در دنیای جدید و توجه کردن به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های عظیم نهفته در منابع دینی؛ اعتقاد به ضرورت تلاش برای بازیابی هویت ملی، فرهنگی یا دینی از دست‌رفته؛ مباحثات به گذشته‌ای درخشان و تمدنی بزرگ؛ احساس کوتاهی به انجام وظایف اسلامی؛ احساس ضرورت رسیدن



به راه‌حلی دینی برای ایجاد تعامل و تعادل بین سنت و مدرنیته؛ اعتقاد به ناهمدلی غرب در مواجهه با جهان اسلام و به چالش کشیده شدن سرمایه و ارزش‌های خودی از سوی غرب سلطه‌گر و ضرورت واکنش نشان دادن به آن؛ اعتقاد به ضرورت بازخوانی و بازفهمی متون دینی که از این موضوع می‌توان به عنوان یکی از بایستگی‌های معرفت‌شناسانه بیداری و احیاءگری دینی سخن گفت.

نتیجه‌گیری

در دنیای معاصر با قرائت‌های متعددی از اسلام نظیر اسلام سنتی، اسلام‌گرایی، حرکت اسلامی، بنیادگرایی اسلامی، رادیکالیسم اسلامی و بیداری اسلامی روبه‌رو هستیم که حاکی از نوعی پویایی و آگاهی در جوامع اسلامی است. ابتدای قرن چهاردهم هجری نقطه آغاز تحول و حرکت جدیدی در جهان اسلام بود که در آن پدیده بازگشت به تعهدات دینی شکل گرفت و بسیاری از اندیشمندان به ضرورت بازگشت به ریشه‌های اسلامی و احیای نقش دین در زندگی اجتماعی پی بردند. «اگرچه حرکت مذکور در ابتدا کند و تا حدودی نامحسوس بود، ولی به تدریج احیای حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان و حضور آنان در صحنه‌های مبارزاتی و طرح گفتمان‌های حکومت دینی، عدالت‌خواهی، استقلال‌طلبی، اصطلاح «بیداری اسلامی» را در فرهنگ سیاسی و بین‌المللی وارد کرد.»

بیداری اسلامی در ادبیات سیاسی معاصر در ایران و جهان به معنای تحولات فکری و اجتماعی دو قرن اخیر جوامع مسلمان در پرتو وفاداری به مبانی دینی اسلامی است. عامل اصلی بیداری اسلامی مواجهه مسلمانان با فرهنگ و تمدن جدید غربی و پی بردن آنان به عمق عقب‌ماندگی خود در برخی شئون در برابر غرب است. در واقع این پدیده واکنش دینی اندیشمندان جوامع مسلمان در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی است؛ از این رو بیداری اسلامی جنبشی است که با شناخت واقعیت‌های موجود در جامعه اسلامی، از دو قرن پیش آغاز شده و در صحنه‌های علمی و عملی روز به روز تکامل یافته و تا به امروز ادامه پیدا کرده و در حال حاضر به عنوان یک واقعیت در صحنه سیاسی و اجتماعی جهان اسلام و دنیای بشریت نقش‌آفرینی می‌کند. در واقع بیداری اسلامی امروز در جهان اسلام بازتولید خواست‌های قدیمی اما امروزی شده مسلمانان در مواجهه با دو عامل اساسی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی است که در استبداد و فساد داخلی حکام و استعمار و استکبار خارجی ظهور و بروز دارد. برای مواجهه با این دو عامل عقب‌ماندگی سه جریان پیروی و تسلیم در برابر تمدن غرب؛



جریان توجه به داشته‌های ملی، میهنی و قومی؛ استفاده از ظرفیت عظیم اسلام مورد توجه مسلمین قرار گرفت که با توجه به اصالت و فطری بودن، جریان سوم در جهان اسلام مقبولیت بیشتری پیدا کرد. به بیان دیگر، مقابله مسلمین با عقب‌ماندگی حاصل دو پدیده استعمار و استبداد در قالب توسل به سه گفتمان غرب‌گرایی، ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی چاره‌جویی شد؛ اما تجربه تاریخی نشان داد با توجه به عمق اعتقادی مسلمین و جغرافیای فرهنگی جهان اسلام، تنها دست یازیدن به گفتمان اسلام‌گرایی می‌تواند مسلمین را در این مبارزه به اهداف نهایی برساند. البته این جریان اسلام‌گرایی نیز در سیر تطور خود در قالب خرده گفتمان‌های متفاوتی ظاهر شد: تجدد دینی (تصحیح نحوه نگاه و برخورد با تمدن غرب)؛ اصلاح‌طلبی (اصلاح نوع نگاه به آموزه‌های دینی)؛ سنت‌گرایی (نگاه جزم‌گرایانه به تعالیم دین) و اصول‌گرایی (بازگشت تمام و کمال و حقیقی به اصول و مبانی دین) از جمله این خرده گفتمان‌ها بود. این خرده گفتمان‌ها با تاکتیک‌های متفاوت، اما با استراتژی واحد، توانست نرم‌افزار لازم را برای حرکت نهضت‌های اسلامی فراهم کند و این نهضت‌ها توانستند تأثیرات درخور ملاحظه‌ای در جهان اسلام برجای گذارند. امروز بر اثر تحولات اخیر جهان اسلام دوباره شاهد بارقه‌های بازگشت به اصول و ارزش‌های اسلامی در قالب گفتمان عزت و کرامت‌خواهی هستیم. در این مقاله ضمن واکاوی و بررسی مفهوم‌شناختی بیداری اسلامی و مؤلفه‌ها و ابعاد گوناگون نهضت بیداری، روشن شد که بیداری اسلامی، بیداری محض و جدا از ریشه‌های عمیق دینی و فرهنگی نیست و فرصتی است که جوامع را با عملکرد نهایی حکومت‌هایشان آشنا و خود به خود آنها را وادار به مطالبه حقوق‌شان و هم‌چنین پیگیری هدف غایی بیداری یعنی کمال و عزت امت اسلامی می‌کند. بیداری اسلامی بیداری است که بیدارگر آن اسلام و آموزه‌های اسلامی باشد و پس از آن اسلام و اصول و ارزش‌های آن مطالبه شود تا تمدنی اسلامی که در آن عقلانیت با معنویت، قدرت با اخلاق، دانش با ارزش و علم با عمل جمع شده باشد، پی‌ریزی شود. بیداری اسلامی پدیده‌ای است که در حیث سلبی خود معطوف‌گذار از غرب و در حیث ایجابی معطوف تحقق تمدن اسلامی است. نهایت آنکه پدیده بیداری اسلامی به علت تغییر در بنیان‌ها، زیرساخت‌ها، ساختارها و هنجارها در جهان اسلام موجب تغییر وضعیت امنیت در این کشورها خواهد شد.

منابع فارسی

- قرآن کریم.
- آقابخش، علی اکبر (۱۳۸۲)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: جاپار.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۲۳)، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اراکی، محسن (۱۳۸۱)، دوره‌ها و پیشگامان بیداری اسلامی، ترجمه محمد مقدس، بی‌جا: انتشارات فراکتاب.
- اسلامی، محمداسماعیل (بی‌تا)، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۲، تهران: مرکز اسناد و مدارک علمی ایران.
- اعرافی، علی رضا (۱۳۸۱)، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، سمت.
- اقرارپرست، محمدرضا و هادی مهربا نفر (۱۳۹۰)، «جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا: تلاقی استبدادستیزی و اسلام‌خواهی»، رهاورد سیاسی، ش ۳۲، تابستان.
- بلوریان، رضا (۱۳۸۵)، بررسی علل اختلافات ایران و عثمانی در دوره قاجار، همدان: برکت کوثر.
- بی‌نا (۱۳۸۴)، فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: سمت.
- ترنر، جاناتان، اچ. (۱۳۷۸)، مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی، ترجمه محمد فولادی و محمد عزیز بختیاری، تهران و قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، جامعه در قرآن، قم: اسراء.
- جیواد، میرسعید (۱۳۸۷)، روابط ایران و عثمانی، خوی: قراقوش.
- حبیب، کمال السعید (۲۰۰۲)، الحركة الاسلامیة من المواجهه الى المراجعة، القاهرة: مکتبه مدبولی.
- حبیبی، رضا (۱۳۸۵)، «هدف غایی در تربیت اخلاقی»، راه تربیت، اول، پاییز ۸۵.
- خامنه‌ای، امام سیدعلی، سخنرانی‌ها و پیام‌ها، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی: www.khamenei.ir
- خامه یار، عباس (۱۳۷۰)، تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر جنبش اخوان المسلمین، پایان‌نامه تحصیلی کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- خمینی، امام سید روح الله (۱۳۷۳)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۵)، فلسفه، سیاست و خشونت، تهران: هرمس.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱ الف)، اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های خاورمیانه.



- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱)، مسئله هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۴)، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، تبریز: ستوده.
- سعید، بابی (۱۳۷۹)، هراس بنیادین، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران: دانشگاه تهران.
- سید، رضوان (۱۳۸۳)، اسلام سیاسی در کشاکش هویت و تجدد، ترجمه مجید مرادی، تهران: نشر مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، اقم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- علوی سیستانی، علی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی: تأملات تفصیلی نظری درباره تحولات اخیر خاورمیانه اسلامی»، پانزده خرداد، ش ۳۲، تابستان.
- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۵)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: ویس.
- عمر، عمر احمد (۱۴۲۱ هـ. ق)، «يقظة المسلمين في القرن العشرين؛ الاسلام و الامة الاسلامیة فی القرن القادم»، فی مجموعه مختاره من المقالات و المحاضرات للمؤتمر الدولي الثاني عشر للوحدة الاسلامیة، طهران: المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الاسلامیة، المجلد الاول.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳)، فقه سیاسی؛ نظام سیاسی و رهبری در اسلام، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- عمید، حسن (۱۳۶۳)، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر.
- فرهادمعمد، محمود (۱۳۸۴)، تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- القحطان، عدنان بن عبدالله (۱۳۸۴)، «بیداری اسلامی و نیازهای فکری معاصر آن»، در کتاب بیداری اسلامی چشم‌انداز آینده و هدایت آن، ج ۱، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب.
- قرضوی، یوسف (۱۳۷۸)، بیداری اسلامی و بحران هویت، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، چاپ اول سندیج.
- مرشدی زاد، علی و زاهد غفاری (۱۳۸۶)، «اسلام‌هراسی در اروپا ریشه‌ها و عوامل»، دانش سیاسی، س ۳، ش ۲.
- معین، محمد (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، چ ۲۶، تهران: امیرکبیر.
- موثقی، سیداحمد (۱۳۸۰)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: سمت.
- نجفی، موسی (۱۳۷۷)، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، ج ۳، تهران: پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- نجفی، موسی (۱۳۹۱)، «نظریه بیداری اسلامی بر اساس اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، س ۹، ش ۸۲.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۴ ب)، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: نشر معارف.
- یزدان پناه، مهدی (۱۳۹۰)، سازمان کنفرانس اسلامی و بیداری اسلامی، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی و برنامه ریزی اجتماعی وزارت علوم.

منابع لاتین

- Ehteshami, Anoushirvan (1994), "Islamic Fundamentalism and Political Islam" in: Brainwhite, Richard Litle and Michael Smith(ed), Issues in World Politties, Macmillanpress.
- Giddens, Anthony (1993), *Sociology*, 2nd Edition, Oxford: Polity Press.

